

مسأله دانشگاه در ایران؛ بحران‌ها و چشم‌اندازها

ارزیابی جمعی از متخصصان علمی، فعالان دانشگاهی و
مدیران سابق آموزش عالی ایران

اردیبهشت ۱۴۰۳

راهنما: در این گزارش پس از مقدمه، ابتدا خلاصه تهیه شده برای رسانه‌ها و سپس متن کامل گزارش را ملاحظه می‌کنید.

فهرست

مقدمه	۶
چکیده گزارش	۹
متن کامل گزارش	۱۷
سخن اول	۱۸
طرح مسأله	۲۰
بخش یکم. مسأله تاریخی دانشگاه و توسعه علمی در ایران	۲۲
بخش دوم. مبانی و معیارهای جهانی و ملی نهاد دانشگاه	۲۷
بخش سوم. دانشگاه و توسعه علمی؛ مسائل و تهدیدها	۳۱
۱- بحران کارکرد و اثربخشی دانشگاه	۳۲
یکم. تضعیف استقلال دانشگاه‌ها	۳۲
دوم. تمدید آزادی‌های آکادمیک	۳۴
سوم. امنیتی شدن دانشگاه	۳۵
چهارم. ایدئولوژیک شدن دانشگاه	۳۶
پنجم. انسداد فضای فعالیت‌های دانشجویی	۳۷
ششم. تشدید سلطه دیوان‌سالاری دانشگاهی بر استادان و دانشجویان	۴۱
۲- بحران کیفیت	۴۱
یکم. سیطره کمیّت و توده‌ای سازی	۴۲
دوم. توقف آموزش عالی در الگوی نسل اول دانشگاه	۴۴

- سوم. پروژه خالص‌سازی؛ مبنای‌گزینش و جذب هیأت علمی ۴۷
- ۳- بحران عدالت..... ۴۹
- یکم. بازتولید نابرابری طبقاتی ۴۹
- دوم. تنوع‌زدایی از دانشگاه ۴۹
- سوم. نابرابری زنان در دسترسی به فرصت‌های آکادمیک ۵۰
- چهارم. سهمیه‌های نامتعارف و تغییر ساختار دانشگاه ۵۳
- پنجم. نابرابری‌های علمی در حوزه علوم پزشکی..... ۵۴
- ۴- بحران ارتباطات جهانی دانشگاه ۵۵
- یکم. گسست از سرشت جهانی علم..... ۵۶
- دوم. اختلال در ارتباطات علمی بین‌المللی..... ۵۶
- سوم. عقب‌ماندگی در استفاده از ظرفیت‌های جدید و فرصت‌های مجازی ارتباطات علم ۵۷
- چهارم. ناکارآمدی بین‌المللی‌سازی آموزش عالی ایران ۵۷
- پنجم. تأثیرگذاری تحریم‌ها ۵۹
- ۵- بحران حکمرانی علم و دانشگاه..... ۶۱
- اول. مستعمراتی شدن نهاد علم و دانشگاه ۶۱
- دوم. غلبه شبه‌علم بر علم ۶۲
- سوم. مدیریت سیاست‌زده در دانشگاه ۶۲
- چهارم. سرمایه‌گذاری نامتناسب در پژوهش ۶۳
- پنجم. غیبت دانشگاه از چرخه فناوری ۶۴

- ششم. ناکارآمدی اقتصاد آموزش عالی ۶۵
- بخش چهارم. مسئولیت و نقش اجتماعی نهاد دانشگاه و تنگناهای آن ۶۹
- یکم. گسست میان دانشگاه و چرخه توسعه ملی ۶۹
- دوم. تنزل مرجعیت اجتماعی دانشگاه ۶۹
- سوم. مهاجرت نخبگان ۷۲
- ضرورت‌ها و چشم‌اندازهای پیش‌روی دانشگاه ۷۵
- یکم. ضرورت بازگشت به دانشگاه مستقل و اعتماد به آن ۷۵
- دوم. ضرورت احیای آزادی‌های آکادمیک ۷۶
- سوم. ضرورت بازاندیشی در سرشت جهانی دانشگاه ۷۶
- چهارم. ضرورت توجه به نقش مدنی و اجتماعی دانشگاه ۷۷
- پنجم. ضرورت پیوستگی میان توسعه علمی و توسعه ملی ۷۷
- سخن آخر: مسائل چندلایه و پیچیده دانشگاه و فراخوان گفت‌وگو ۷۹

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در باب نسبت میان علم و فن (به معنی جدید آن) و معرفت که فضیلتی است که انسان به آن ممتاز است، بحثی است دراز دامن که در جای خود باید به آن پرداخت. آنچه مسلم است این است که دانشگاه با علوم و فنون پیوستگی محکم دارد و اثرگذاری علم و فناوری در همه شئون جامعه‌های امروز نقش و تأثیری بی‌همتا است، چنانکه توسعه علمی مقدمه و لازمه توسعه همه‌جانبه و پایدار به حساب می‌آید و هم‌پیوندی میان دانشگاه به عنوان مظهر علم و فن با سایر ابعاد و قلمروهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی توسعه امری گریزناپذیر است.

اینکه نهاد علم و دانشگاه از کجا و چگونه به درون جامعه ما آمد و در کجا قرار گرفت و به اقتضای شرایط تاریخی و اجتماعی و نیز برای سازندگی امروز و فردای ما در کجا می‌بایست قرار گیرد نیز خود نیازمند بحث و تأمل فراوان است. آنچه بی‌تردید می‌توان بر آن توافق کرد این است که در هر موقعیت و شرایطی که بر کشور و جامعه می‌گذرد باید به مسأله نهاد دانشگاه و وضعیت دانشگاهیان اندیشید. دانشگاه نه کودکستان است و نه دارالتأدیب، نه باشگاه، نه حزب سیاسی، نه دستگاه تبلیغاتی و نه اداره؛ بلکه کانون مهم تفکر انتقادی جامعه و چشم مراقب حکومت است یا باید باشد. اصحاب سیاست با هر گرایش باید در برابر سخن و خواست دانشگاهیان فروتن باشند. دانشگاه باید زنده، پویا، برخوردار از استقلال و آزادی علمی و هماهنگ با تحولات جهانی علم باشد. علم در زمین

مرده نمی‌روید و دانشگاه دل‌مرده سودی به جامعه نمی‌رساند و سیاست نیز نمی‌تواند از آن بهره بگیرد.

مسائل دانشگاه و مداخله‌های متعدد در آن و آزدگی‌ها و انتظارات دانشگاهیان و دانشجویان را باید به درستی فهم کرد و برای کاستن و برآورده کردن آن‌ها و رفع بحرانی که اطمینان خاطر و امنیت خانه آنان یعنی دانشگاه و مراکز عالی علمی و پژوهشی را به مخاطره انداخته است، عزم‌جزم داشت. رعایت حرمت و حقوق استاد و دانشجو و حفظ نخبگان و سرمایه انسانی کشور و ارتقای کیفیت علمی و منزل جهانی دانشگاه ضرورت و وظیفه‌ای ملی است. این ضرورت‌ها و بایسته‌ها هم مورد مطالبه جامعه علمی و مدنی است و هم حکمرانی اگر می‌خواهد خوب باشد، نه تنها باید به آن‌ها تمکین کند بلکه باید زمینه‌های مادی و معنوی تحقق آن را فراهم آورد.

گزارش حاضر، حاصل کار گروهی جمعی از وزیران و مدیران آموزش عالی، رؤسای دانشگاه‌ها، صاحب‌نظران و کارشناسان برجسته و دانشجویان آگاه و کنشگر است که دعوت مرا برای بررسی وضعیت کنونی و آینده دانشگاه و نهاد علم اجابت کردند و با نگاهی تاریخی و تطبیقی طی جلسه‌های منظم و چندماهه به بررسی مسائل، تنگناها و بحران‌های موجود و بایسته‌ها و ضرورت‌های پیش‌روی دانشگاه پرداختند. این گزارش اگرچه با رویکردی جامع‌نگر و منصفانه تهیه شده است، اما مدعی نیست که حرف آخر را زده باشد. حال آنکه در جای خود سندی روشن‌نگر و زمینه‌ساز برای به میان آوردن بحث‌ها، گفت‌وگوها و ارزیابی‌های فراتر اصحاب دانش و تجربه در دانشگاه و جامعه و نیز پایه و مایه‌ای برای کنشگران عرصه سیاست و فرهنگ و نهادهای مدنی و علمی است. کاری که با ارزیابی‌ها و

نقدهای فعالانه می‌تواند بنایی برای اصلاح رویکردها و تنظیم برنامه‌های عملیاتی باشد و به رفع بحران‌های کنونی و محدودیت‌های غالب بر دانشگاه و نهاد علم کمک کند و چشم‌انداز توسعه علمی را به جایگاهی که متناسب با شأن والا و نیازهای روزافزون جامعه ماست، رهنمون شود. امید آنکه چنین باد.

سید محمد خاتمی

چکیده گزارش

سخن اول

امروز نهاد دانشگاه در ایران علاوه بر مسائل مزمن و قدیمی، با تنگناها و تهدیدهای جدیدی روبه‌رو است که با غلبه سیاست‌های امنیتی و مداخله‌گری‌های سیاسی، این وضعیت و فرآیند توسعه علمی کشور به بحران نزدیک شده است. در چنین شرایطی، جمعی از متخصصان علمی، فعالان دانشگاهی و مدیران سابق آموزش عالی به دعوت سید محمد خاتمی برای شناخت همه‌جانبه و ارزیابی کارشناسانه مسائل، تنگناها و بحران‌های کنونی این حوزه و راه‌های برون‌رفت از این وضعیت گرد هم آمدند و طی جلسات فشرده ضمن توصیف و تبیین نقش‌ها و مسائل بنیادین نهاد دانشگاه و موانع توسعه علمی کشور به ضرورت‌های پیش‌رو برای برون‌رفت از این وضع پرداختند. آنان نگرانی و نارضایتی و اعتراض بخش بزرگی از استادان و دانشجویان و خانواده دانشگاهیان را از دخالت‌های مکرر و متنوع دستگاه‌های مختلف امنیتی و سیاسی و ایدئولوژیک در تعیین وضعیت و امنیت شغلی و تحصیلی خود مسأله‌ای خطیر دیده و رفع آن را رسالتی ملی هم برای حکومت و هم برای جامعه مدنی دانستند. به نظر آنان مقدم بر هر تجویز و جهت‌گیری سیاسی باید به این سه پرسش پاسخ داد که معیارهای جهانی و ملی برای شناخت مسائل دانشگاه کدام‌اند؟ اساسی‌ترین مسائل و تنگناها و بحران‌ها در برابر نهاد دانشگاه چه هستند؟ چه ضرورت‌ها و چشم‌اندازهایی برای افق‌گشایی از شرایط کنونی وجود دارد؟

۱. مسأله تاریخی دانشگاه و توسعه علمی در ایران

دانشگاه در ایران پیشینه تمدنی و تاریخی درخشان دارد و در دوران معاصر هم نقش‌ها و دستاوردهای مثبت در تحولات ایران داشته است؛ اما به رغم اینها با مسائل چند لایه و بنیادین و چالش‌های مهمی مواجه بوده و هست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با گذشت بیش از چهار دهه تلاش برای حل آن‌ها، متأسفانه بسیاری از مسائل و تنگناها همچنان در متن کشمکش‌های میان نهاد دانشگاه و خواست نظام سیاسی هنوز بر جای مانده است.

مسأله تاریخی دانشگاه در ایران کم کردن فاصله علمی هم با جهان جدید و هم با دوران درخشان تمدن ایرانی و اسلامی به اتکا نقش‌ها و کارکردهای مستقل و درونی این نهاد است.

۲. مبانی و معیارهای جهانی و ملی نهاد دانشگاه

پنج معیار بنیادین در جهان کنونی دانشگاه را به نهادی علمی و مؤثر تبدیل کرده است: یکم: استقلال و خودگردانی دانشگاه، دوم: باور به آزادی علمی، سوم: پذیرش سرشت جهانی علم، چهارم: التزام اجتماعی دانشگاه و پنجم) اولویت توسعه علمی

۳) دانشگاه و توسعه علمی در ایران؛ مسائل و تهدیدها

بر پایه مؤلفه‌ها و معیارهای سازنده دانشگاه معیار در جهان کنونی، می‌توان پنج بحران برآمده از مسائل و تنگناهای مزمن و جدید دانشگاه را در ایران چنین برشمرد:

۳.۱. بحران کارکرد و اثربخشی دانشگاه

حاصل وضعیتی است که ایفای نقش مؤثر توسعه‌ای، علمی، اجتماعی و سیاسی دانشگاه را با اختلال مواجه کرده است. مؤلفه‌های معکوس این بحران تضعیف استقلال دانشگاه، تحدید آزادی‌های آکادمیک، امنیتی‌شدن و ایدئولوژیک‌شدن دانشگاه، انسداد فضای فعالیت‌های دانشجویی و تشدید سلطه بوروکراسی دانشگاهی بر استادان و دانشجویان است که با نقض و نادیده‌گرفتن استقلال نهادی دانشگاه، حرمت و حقوق دانشگاهیان و دانشجویان، شأن و نقش مدیریت‌های دانشگاهی، بینش و کنش علمی و امکان فعالیت‌های آزادانه و مستقل نهادی، کارکرد مؤثر دانشگاه را مختل کرده است.

۳.۲. بحران کیفیت آموزش عالی

تحولات جمعیتی و اجتماعی پس از انقلاب، انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها، ادغام و انحلال مؤسسه‌های آموزش عالی و وقفه چند ساله در پذیرش دانشجو بود که با ایده همگانی کردن آموزش عالی و تأسیس مراکز آموزش عالی جدید و سراسری، تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی و بعد از آن تأسیس دانشگاه‌های پیام نور و علمی-کاربردی به رغم برخی ضرورت‌های اولیه، به افزایش ظرفیت

پذیرش دانشجو در کشور انجامید. رشد پذیرش دانشجویی در حالی صورت گرفت که با افزایش شمار اعضای هیأت علمی همراه نشد؛ به گونه‌ای که نسبت استاد به دانشجو از یک عضو هیأت علمی به هفت دانشجو در سال ۱۳۵۷ به یک عضو هیأت علمی به ۵۳ دانشجو در سال ۱۳۸۴ و یک عضو هیأت علمی به ۶۶ دانشجو در سال ۱۳۹۲ تنزل یافت.

علاوه بر سیطره کمیّت و توده‌ای‌سازی آموزش عالی، رویکردها و سیاست‌های دیگری چون تمرکز صرف بر وجه آموزش و مهارت‌افزایی، کاربرد روش‌ها و معیارهای غیرعلمی در گزینش هیأت علمی و پذیرش دانشجو، و تداوم توسعه بدون برنامه دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های آموزش عالی دولتی، غیردولتی، غیرانتفاعی و وابسته به نهادهای حاکمیتی، بر دامنه بحران کیفیت آموزش عالی افزوده است.

توقف بیشتر آموزش عالی در الگوی نسل اول دانشگاهی یعنی تربیت نیروی متخصص بر اساس آموزش و عقب‌ماندن از نسل‌های دانشگاهی پژوهش‌محور، کارآفرین، دانشگاه با مسئولیت اجتماعی و نقش تمدنی و اخیراً مبنا قرار دادن پروژه خالص‌سازی در گزینش و جذب هیأت علمی و دانشجویان دوره‌های دکتری نظیر پدیده پردامنه بورسیه‌ها از جمله عوامل دیگر در افت کیفیت علمی دانشگاه‌ها شده است.

۳.۳. بحران عدالت

عدالت آموزشی از مهم‌ترین مصادیق و زمینه‌های تحقق عدالت در جامعه است. با این حال شواهد و مؤلفه‌های مهمی نشان می‌دهند که این وجه از عدالت امروز با تهدیدهای جدی مواجه شده است. بازتولید نابرابری طبقاتی (متأثر از ساختار طبقاتی پذیرفته‌شدگان در دانشگاه)، تنوع‌زدایی از دانشگاه‌ها (نشأت گرفته از سیاست بومی‌گزینی در آموزش عالی)، نابرابری زنان در دسترسی به فرصت‌های آکادمیک (متأثر از اعمال سیاست‌های سهمیه‌بندی جنسیتی در برابر تحرک چشمگیر علمی زنان)، اعمال سهمیه‌های نامتعارف و تغییر ساختار دانشگاه (تعمیم سهمیه رزمندگان و ایثارگران دوران دفاع مقدس به دوره‌های پس از جنگ) و نابرابری‌های جدید علمی در پذیرش دانشجو و دستیار پزشکی (به دلیل توجه حداکثری داوطلبان برخوردار از سهمیه‌های خاص به رشته‌های

پزشکی و محدودیت سهمیه‌های آزاد در قبولی) از اهم تهدیدهایی است که عدالت آموزشی را تحت تأثیر قرار داده است.

۳.۴. بحران ارتباطات جهانی دانشگاه

امروز دانشگاه به عنوان کانون اصلی نهاد علم نمی‌تواند گسسته از سرشت جهانی علم و منفعل در ارتباطات علمی با جهان به حیات مؤثر خود ادامه دهد. با این حال؛ یکم، گسست از سرشت جهانی علم خود را در فرایند ناکارآمد مراودات علمی و تبادل استاد و دانشجو با مراکز علمی معتبر جهانی نشان داده است.

دوم، اختلال در ارتباطات علمی بین‌المللی، همکاری‌های نهادی بین دانشگاهی و تأسیس نهادهای آموزشی و پژوهشی مشترک و جهانی را در سطح نازلی قرار داده است. سوم، عقب‌ماندگی در استفاده از ظرفیت‌های جدید و فرصت‌های مجازی ارتباطات علم، تحت تأثیر سیاست فیلترینگ و کندی اینترنت به وجود آمده است.

چهارم، ناکارآمدی بین‌المللی‌سازی آموزش عالی بر اثر سیطره نگاهی ایدئولوژیک و سیاسی در جذب دانشجویان غیرایرانی و یا توجه جزئی‌نگرانه به امر تجاری‌سازی دانشگاه و اخذ شهریه رخ داده است.

پنجم، تحریم‌های اقتصادی و سیاسی علیه ایران امروز شمول بیشتری در دانشگاه‌ها و بر دانشگاهیان و حتی دانشجویان یافته است. غفلت از ظرفیت جدید علمی ایرانیان در خارج از کشور، فقدان زیرساخت‌ها و تجهیزات روزآمد علمی و پژوهشی و سیطره نگاه امنیتی به ویژه در حوزه علوم اجتماعی بر ارتباطات بین‌المللی در رشد این وضعیت بحرانی تأثیرگذار بوده است.

۳.۵. بحران حکمرانی علم و دانشگاه

شیوه مدیریت دانشگاه‌ها و حکمرانی بر علم و نظام آموزش عالی، تحقیقات و فناوری، امروز با مسائل و چالش‌های عمده‌ای روبه‌رو شده و در برخی از موارد به وضعیت بحرانی رسیده است. «مستعمراتی شدن نهاد علم و دانشگاه» در حکمرانی، عملاً قابلیت‌های خلق و ارائه دانش در نهادهای

علم را محدود کرده و به جای جریان آزاد دانش انتقادی به پدیده‌هایی نظیر «دانش مقفل»، «دانش مسخر» میدان داده است. غلبه شبه‌علم بر علم و جایگزینی گفتمان‌های شبه‌علم و ضدعلم با گفتمان‌های علمی، مدیریت سیاست‌زده در دانشگاه و فشار برای تابعیت مدیریت‌های نهاد علم از نهاد قدرت، سرمایه‌گذاری نامتناسب در پژوهش، بیرون رانده شدن دانشگاه از چرخه فناوری و ناکارآمدی اقتصاد آموزش عالی از جمله مهم‌ترین مصادیق وضعیت بحرانی در حکمرانی نهاد علم در شرایط کنونی است.

۴. مسئولیت و نقش اجتماعی نهاد دانشگاه و تنگنای آن

دانشگاه علاوه بر مسئولیت‌ها و کارکردهای درونی، در قبال مسائل جامعه و حل بنیادین آن‌ها نیز نهادی مسئول و مؤثر است؛ اما ایفای این نقش اجتماعی امروز دچار اختلال جدی شده است. مهم‌ترین آثار این اختلال را می‌توان در سه مؤلفه «گسست میان دانشگاه و چرخه توسعه ملی»، «تنزل مرجعیت اجتماعی دانشگاه» و «مهاجرت فزاینده نخبگان، استادان، پزشکان و دانشجویان» با وضوح بیشتر دید.

عدول از برنامه «توسعه عملی شرط بقا»، دورماندن از جایگاه علمی و رتبه منطقه‌ای نهاد علم که در سند چشم‌انداز ۲۰ ساله توسعه آمده بود، فرسایش سرمایه اجتماعی و مرجعیت اجتماعی درون و بیرون دانشگاه و افزایش پرشتاب سیر تمایل و اقدام به مهاجرت در میان قشر دانشگاهی علائم نگران‌کننده‌ای دال بر ناکارکردی نقش اجتماعی دانشگاه است.

سخن آخر. ضرورت‌ها و چشم‌اندازهای پیش روی دانشگاه؛ فراخوانی برای

گفت‌وگو

در قبال روند مخاطره‌آمیز بحران دامن‌گیر نهاد علم پنج ضرورت قرار می‌گیرد؛ «ضرورت بازگشت به دانشگاه مستقل و اعتقاد به آن»، «ضرورت احیای آزادی‌های آکادمیک»، «ضرورت بازاندیشی در سرشت جهانی دانشگاه»، «ضرورت توجه به نقش مدنی و اجتماعی دانشگاه» و «ضرورت پیوستگی میان توسعه علمی و توسعه ملی».

این گزارش در پاسخ به سه پرسش آغازین، بر اساس شناخت و تجربه‌های مدیریتی، مطالعات نظری و کنشگری دانشگاهی طی دهه‌های مختلف پس از انقلاب تهیه شده است، اما اکنون هم مسائل و هم راه‌حل آن‌ها فراتر از این رفته‌اند. دانشگاه هم مسأله امروز و هم مسأله فردای ایران است، فقط مسأله میدان سیاست و قدرت یا مسأله حوزه تولید و کاربرد دانش نیست. بخشی از مسأله چند لایه و در هم پیچیده توسعه و اقتدار ایران است. دانشگاه یک نهاد جدید و مؤثر با سرشتی تاریخی و جهانی است که در طول همه این سال‌ها و به تأثر از شرایط و رویدادهای مختلف دستخوش تحولات ژرفی شده است. در ایران نیز تحت تأثیر تغییرات پدیده اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به ویژه در وضعیت اجتماعی و اعتراضی و سیاسی اخیر جامعه، مختصات آن با گذشته متفاوت شده است. اگرچه شناخت کلاسیک از سرشت دانشگاه هنوز هم موضوعیت دارد، اما باید فراتر از آن رفت و پدیده‌ها و مسائل جدیدی را که تحت تأثیر تحولات پرشتاب و تغییر پارادایم جهانی و ملی در مواجهه با دانشگاه و نهاد علم به وجود آمده است از نو شناخت. به این سبب لازم است فراتر از هر نگرش سیاسی و هر دغدغه حاکمیتی مهم‌ترین چالش‌ها، تنگناها، فرصت‌ها و تهدیدها و مسائل قدیم و جدید دانشگاه را به درستی دید و بر سر آنها گفت‌وگو کرد.

نمی‌توان دیگر با همان نگاه‌ها و راه‌حل‌های پیشین به سراغ مسائل پیش‌روی دانشگاه رفت وضعیت سیاسی و مدیریتی کنونی، زمینه‌های پیدایش و رشد وضعیت نامساعد امروز دانشگاه بوده است. غلبه مدیریت‌های سیاست‌زده و ایدئولوژیک بر دانشگاه، اخراج و تعلیق اعضای هیأت علمی و دانشجویان منتقد و متفاوت که بر ناامنی شغلی برای استادان و ناامنی تحصیلی و بی‌آیندگی برای دانشجو به وجود آورده است؛ جذب اعضای هیأت علمی بدون استانداردهای لازم و پیشبرد پدیده خالص‌سازی در دانشگاه، انسداد و کاهش فعالیت‌های دانشجویی، تضعیف اجتماعات و انجمن‌های علمی، رشد کمی به دور از کیفیت نظام آموزش عالی، تشدید مهاجرت استاد و دانشجو، فقدان نظام بهره‌برداری از ظرفیت‌های مشارکت هیأت علمی، تبدیل نهاد علم به ساختاری بوروکراتیک و اداری، ضعف نوآوری و خلاقیت و اکتشاف، رواج برخی سویه‌های علم‌ستیزی به خصوص در علوم انسانی، فرسودگی نظام سازمانی آموزش و پژوهش و فناوری، مدرک‌گرایی، کاهش اعتبار در رتبه‌بندی‌های

جهانی علم و ضعف آینده‌پژوهی در فرآیند توسعه علمی، مسائل مزمن نهاد دانشگاه را ریشه‌دارتر می‌کند و مسائل جدید عارض بر آن را به بحران نزدیک می‌سازد.

نتیجه این وضعیت و غفلت از ضرورت‌های رفع آن، ناکارکردی یا کژکارکردی امروز نهاد علم و دورشدن فردای آن از ضرورت رسیدن به دانشگاه آینده و دانشگاه معیار است. گسترش دم‌افزون تحولات علمی و فناورانه، تنزل یا ایستایی دانشگاه را برنمی‌تابد و بازتاب‌دهنده این ضرورت است که به سهم و نقش و رتبه واقعی دانشگاه‌ها و نهادهای علمی و پژوهشی ایرانی و کنشگران آن‌ها در جهان دانش باید بیش از پیش توجه کرد. جامعه علمی، جامعه مدنی و جامعه سیاسی باید عمیقاً به این مسائل بیندیشند و راه را بر گفت‌وگوهای عملی پیرامون آن‌ها باز کنند.

از یک سو دانشگاه به طور تاریخی، خود یکی از پایگاه‌های مباحثه و مناظره میان دیدگاه‌های گوناگون فکری بر سر مسائل مبتلا به انسان و جامعه بوده و هست؛ استادان در سطوح نظری و تجربی می‌توانند در شرایط آزاد و مطمئن به کنش‌های گفت‌وگویی شکل دهند. دانشجویان هم اوج سنین پویایی فکری خود را در دانشگاه می‌گذرانند و همین باعث می‌شود که تنوع فکری وسیعی را در دانشگاه‌ها شکل دهند که خود، بهترین محرک گفت‌وگوهای فکری و مباحثات نظری در دانشگاه بوده و هست و در گذر سال‌ها رشد و شکوفایی ارزشمندی را نصیب جامعه کرده است.

اما از سوی دیگر، این پیشینه ریشه‌دار باعث شده است که نوعی سوگیری در فهم بنیادین گفت‌وگو در دانشگاه‌ها به وجود بیاید؛ به این معنا که گفت‌وگو تنها به یک امر فکری و نظری فروکاسته شود. در واقع این تصویر غالب شده است که گویا گفت‌وگو یعنی مباحثه، هم‌اندیشی و توافق میان «دیدگاه»‌های گوناگون و این روایت از مفهوم گفت‌وگو اگرچه ارزشمند است، اما ما را همواره به سمت «موضوع» گفت‌وگو سوق می‌دهد. در حالی که ما از فقدان نوآوری در بسط «روش»‌های گفت‌وگویی و خلق کنش‌های گفت‌وگویی رنج می‌بریم.

مسئله امروز ما روش گفت‌وگوست و اینکه چه بسترها و فضاهایی برای کنشگری و تعامل و خلق جهان مشترک در جامعه یا دانشگاه وجود دارد و می‌تواند به وجود آید. دانشگاهیان و خصوصاً دانشجویان از این منظر می‌توانند به معماری خلاقانه گفت‌وگو بپردازند و فضاهای تازه برای زیست

مشترک بیافرینند. این چیزی است به مراتب فراتر از برگزاری مناظره یا گفت‌وگوهای فکری به قصد کشف حقیقت یا اثبات درستی یک ایده از میان ایده‌ها. گفت‌وگو یعنی معماری و طراحی خلاقانه فضاهای مشترک در دانشگاه و به این معنا پیش از آنکه محتوای گفت‌وگو اهمیت داشته باشد، فرم آن است که سوژه‌های تازه را به عرصه می‌کشاند. این گزارش دعوت به خلق همین فضاهای مشترک در دانشگاه و جامعه برای گفت‌وگو بر سر مسائل بنیادین و بحرانی دانشگاه در ایران است.

این گزارش عموم ایرانیان دغدغه‌مند در باب مسأله دانشگاه و توسعه علمی مخاطب قرار می‌دهد و مخاطب خاص گزارش هم خود دانشگاهیان هستند. این گزارش روایتی باز از یک گفت‌وگوی کاربردی پیرامون ضرورت‌هایی است که مشارکت‌کنندگان در این گفت‌وگو به حسب دانسته‌ها، تجربه‌ها و مطالعات خود در حوزه دانشگاه و نسبت آن با توسعه به آن‌ها رسیده‌اند. پرسش‌ها تنگناها، بحران‌ها، ضرورت‌ها و راه‌های برون‌شد از این وضعیت که در این روایت آمده است، می‌تواند و باید از مناظر مختلف علمی، اجتماعی، مدنی و سیاسی و از سوی نخبگان و صاحب‌نظران و کنشگران فردی و نهادی نیز مورد گفت‌وگو قرار گیرد و تصحیح و تکمیل و تأثیرگذار شود، در نهایت باید مسئولانه و بازاندیشانه به امروز و فردای نهاد دانشگاه اندیشید که تصویری از امروز و آینده ایران است.

متن کامل گزارش

مسأله دانشگاه در ایران؛ بحران‌ها و چشم‌اندازها

ارزیابی جمعی از متخصصان علمی، فعالان دانشگاهی و
مدیران سابق آموزش عالی ایران

سخن اول

توسعه علمی شرط بقای کشور و گشاینده فرصت‌های جدید در همه زمینه‌ها و ابعاد توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. از آنجا که نهاد دانشگاه نقشی محوری در توسعه علمی دارد، شناخت وضعیت کنونی نهاد علم و سیاست‌های حاکم بر دانشگاه و دانشگاهیان اولویت یافته است. به‌ویژه آنکه اکنون آثار بحران در دانشگاه، فرآیند توسعه علمی کشور را نگران‌کننده ساخته است.

ضرورت بررسی همه‌جانبه مسائل جدید و مزمن دانشگاه و تنگناها و بحران‌های پیش روی آن و آینده توسعه علمی کشور ایجاب می‌کند که گفت‌وگو در این باب به امری ملی و دوراندیشانه در درون و بیرون دانشگاه تبدیل شود. صاحب‌نظران و صاحبان تجربه باید هم با خود در این زمینه‌ها گفت‌وگو کنند و هم حاصل آن را در معرض گفت‌وگوهای گسترده‌تر قرار دهند. حاصل این رویکردهای کارشناسانه و نقادانه، دستیابی به «عرف کارشناسانه» در توصیف و تبیین وضعیت دانشگاه و توسعه علمی کشور است؛ امری که مقدم بر هر تجویز و جهت‌گیری سیاسی است و خود می‌تواند در مسأله‌شناسی و راه‌حلیابی، قطب‌نمای سیاست و گفت‌وگوهای افق‌گشایانه در مسائل جامعه باشد. گفتمان اصلاحات نیز که اساس آن بر تمکین سیاست و قدرت از ضرورت‌های علمی و عرف کارشناسانه و نهایتاً خواست و اراده ملی استوار است، نیازمند همین فرآیند است. فهم درست مسائل آتی و آتی کشور، از جمله مسأله دانشگاه و تنگناهای توسعه علمی در ایران به توصیف و تبیینی روزآمد، واقع‌نگر، افق‌گشا و راه‌حل‌گرا داشته و دارد.

به همین ضرورت جمعی از صاحب‌نظران علمی، مدیران سابق آموزش عالی و دانشگاه‌های کشور و فعالان دانشگاهی و دانشجویی به دعوت سید محمد خاتمی برای شناخت همه‌جانبه و جامع مسائل و تنگناها و بحران‌های کنونی در این حوزه و راه‌های برون‌شد از این وضعیت گرد آمدند و طی جلساتی فشرده و چندماهه، به توصیف و تبیین مسائل بنیادین نهاد دانشگاه و چشم‌انداز توسعه علمی کشور پرداختند: به نظر آنان مسائل متعدد و تنگناهای پیش رو با غلبه سیاست‌های امنیتی و

مداخله‌گری‌های سیاسی به وضعیتی بحرانی نزدیک شده‌اند. آنان در خلال گفت‌وگوهای کارشناسانه و به استناد شواهد و مطالعات، نگرانی و نارضایتی و اعتراض استادان و دانشجویان از دخالت‌های مکرر و متنوع نهادها و دستگاه‌های مختلف امنیتی و سیاسی و ایدئولوژیک در تعیین وضعیت و امنیت شغلی و تحصیلی خود مسأله‌ای خطیر دیده و رفع آن را رسالتی ملی هم برای حکومت و هم برای جامعهٔ مدنی دانستند. این جمع برای شناخت عمیق‌تر مسائل کنونی و راه‌حل‌های پیش رو پرداختن به سه مسأله زیر را ضروری دانستند:

یکم: معیارهای جهانی و ملی برای شناخت مسائل دانشگاه کدام‌اند؟

دوم: اساسی‌ترین مسائل و تنگناها و بحران‌ها در برابر نهاد دانشگاه چه هستند؟

سوم: چه ضرورت‌ها و چشم‌اندازهایی برای افق‌گشایی از شرایط کنونی نهاد دانشگاه وجود دارد؟

طرح مسأله

امروز نهاد دانشگاه و فرآیند توسعه علمی کشور علاوه بر مسائل قدیم و مزمن با تنگناها و تهدیدهای جدیدی روبروست که در قالب دو کارکرد اصلی آن، نخست دانشگاه به‌عنوان نهادی عمومی در کنار دیگر نهادهای دیگر اجتماعی و دوم دانشگاه به‌عنوان ساختاری تخصصی-حرفه‌ای قابل‌مشاهده است. در بعد نخستین، نهاد دانشگاه در منظومه توسعه در کنار دیگر نهادهای پیشران همچون اقتصاد، سیاست، جامعه و فرهنگ نقش ایفا می‌کند. از این منظر کارکرد نهاد دانشگاه اکنون به دلایل متعددی در نظام تعاملاتی با دیگر نهادها تنزل یافته است. نرخ بالای بیکاری دانش‌آموختگان دانشگاهی و نرخ نگران‌کننده مهاجرت نخبگان از جمله علائم محرز و مشخص در ناتوانی جذب بروندهای آموزش عالی برای همگرایی اجتماعی و توسعه اقتصادی کشور است. در بعد سیاست نیز تشدید کژتابی نگرش امنیتی به دانشگاه، مسدود و تک‌قطبی شدن فضای تعاملات سیاسی و منکوب کردن عقاید متنوع، ساحت شکل‌گیری کنش و رقابت سیاسی را به فضای خارج از دانشگاه انتقال داده و در نتیجه دانشگاه را از نقش جریان‌سازی سیاسی مطالبه‌گر و راهبری سیاسی مؤثر بازداشته است.

یکی از مهم‌ترین کارکردهای نهاد دانشگاه، تربیت شهروندان کنشگر معطوف به توسعه جامعه مدنی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی است. اکنون این بُعد تحت تأثیر رویکردهای امنیتی به سویه‌هایی ایدئولوژیک و سیاسی فروکاسته شده و نهادهای مدنی شکل‌یافته در قالب انجمن‌ها، سمن‌ها و نهادهای مدنی اغلب با انحلال و یا استحاله مواجه شده و پتانسیل عظیم دانشگاهی در مسیر مدنی‌سازی جامعه ایران دچار ناکارآمدی و ناامیدی شده است. در بُعد دوم که نهاد دانشگاه را می‌توان در ساحت یک ساختار سازمانی و دارای کارکردهای تخصصی و حرفه‌ای بررسی کرد نیز مسائل متنوعی وجود دارد. در این ساحت، نهاد دانشگاه با غلبه سیاست‌های امنیتی و مدیریت‌های سیاست‌زده غالباً به‌عنوان یک تهدید تلقی شده و در معرض زوال استقلال نهادی و محدودیت آزادی‌های آکادمیک قرار گرفته است. این رویکرد و سیاست به فرسایش سرمایه انسانی و اجتماعی و توانمندی علمی

دانشگاه و فروکاسته شدن نقش آن به سامانه تولید مدرک تحصیلی ناشی از انسدادهای مستمر در امر آموزش و پژوهش و جایگاه و ساختار اداری و نهایتاً رشد پدیده مهاجرت مغزها منجر شده است. گزارش پیش رو تلاشی برای توصیف و تحلیل نظری و تجربی پاسخ‌ها به این سه پرسش و مسائل پیرامون آنهاست که با این امید تنظیم شده که جامعه علمی، جامعه مدنی و جامعه سیاسی کشور، خود به گفت‌وگوهای اثربخش معطوف به این موضوعات حیاتی بپردازند و با مرور تجربه‌های موفق و بازنمایی در سیاست‌ها و اقدامات ناموفق ایرانی به این مسائل و موانع و بحران‌ها و سطوح و مصادیق دیگر آنها، افق‌ها و راهکارهایی برای خروج از موقعیت بحران‌زای کنونی بیابند. وضعیت نهاد دانشگاه و توسعه علمی، مسأله کانونی ایران امروز و آینده‌اند باید فراتر از سیاست و مصلحت‌اندیشی‌های روزمره به آن پرداخت.

بخش یکم. مسأله تاریخی دانشگاه و توسعه علمی در ایران

پیش از ورود به مسائل بنیادین دانشگاه و توسعه ملی باید وجه تاریخی مسأله را در ایران

شناخت:

۱- ایران پیشینه درخشان تمدنی و تاریخی در تأسیس نهادهای علمی و آموزشی هم در دوران پیش از اسلام و هم در دوران پس از اسلام دارد. قدمت حوزه‌ها و مدارس علمی پیش از اسلام به دوران هخامنشیان می‌رسد که با تأسیس مدرسه پزشکی سائیس در زمان داریوش آغاز شد و به بنیان‌گذاری دانشگاه پانصدساله جندی‌شاپور منتهی گردید. دانشگاهی که سنت علمی آن از نحوه آموزش و پژوهش تا ارتباطات تمدنی و بین‌المللی هنوز در خور توجه است. پس از اسلام نیز نهادهای گوناگونی مانند دارالعلم، دارالکتب، بیت‌الحکمه و رِبَع رشیدی و نیز بیمارستان‌ها و رصدخانه‌های معتبر، محل آموزش همه‌گونه علوم از جمله علوم پایه، علوم پزشکی، تاریخی، جغرافیا، کلام و فلسفه بوده‌اند. نظامیه‌ها هم به‌عنوان مدرسه‌های دولتی ساختار دقیق و پراهمیتی داشته‌اند. امروز بیشتر از هر زمانی آشکار می‌شود که چگونه شبکه کتابخانه‌های خراسان در قرن نهم هجری با آن گشودگی نسبت به هر نوعی از کتاب و آن پذیرایی از جویندگان علم و معرفت، توانسته است الگویی برای ساخت و توسعه اولین دانشگاه‌های اروپایی فراهم آورد. شناخت چیستی این جریان و چرایی ناپیوستگی تاریخی و عدم انباشت این تجربه‌ها و داشته‌های علمی و ضعف در انتقال آن‌ها به امروز جامعه و نظام حکمرانی از جمله مسائل مهم پیش روست.

۲- تأسیس مراکز آموزش عالی نوین در ایران بیشتر با نام‌های «دارالفنون» (سال ۱۲۲۸ شمسی)، «مدرسه سیاسی» (۱۲۷۷ شمسی)، «دارالمعلمین مرکزی» (۱۲۹۷ شمسی)، «دارالمعلمین عالی» (۱۳۰۷ شمسی) و «دانشگاه تهران» (۱۳۱۳ شمسی) شناخته می‌شود، نهادهایی که به‌رغم اهمیت تأسیس هم با گسستی نسبت به پیشینه تاریخی نهاد علم در ایران و هم با فاصله‌هایی نسبت به تحولات جهانی علم همراه بوده‌اند.

۳- در حال حاضر پرسش‌های تاریخی معطوف به این مسأله است که در جریان تأسیس نهاد علم و دانشگاه چه درکی هم در میان سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان، هم در میان کنشگران علمی و هم در جامعه مدنی و حوزه عمومی وجود داشته است. مطالعات انجام‌شده نشان می‌دهد که مفهوم دانشگاه در وجه جدید آن در ایران از بدو تأسیس در اواخر دوره قاجار و دوران پهلوی و حتی پس از انقلاب از اشتراک نظر میان گروه‌ها و بخش‌های مذکور برخوردار نبوده و گاه با نهادهای دیگر معرفتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجرایی خلط معنا پیدا کرده است. امروز در چارچوب توسعه، دانشگاه را نهادی برای پاسخ به هر سؤال برخاسته از جامعه و تک‌تک افراد آن می‌دانند که بنگاه‌ها و نهادهای دیگر توان پاسخ‌گویی به آن را ندارند. البته نهاد دانشگاه ادعا نمی‌کند که همه پاسخ‌ها را در اختیار دارد، اما بالقوه و با روش‌های علمی می‌تواند برای همه سؤال‌های طرح‌شده پاسخ درخور ارائه کند. مشروط به اینکه عزم ملی برای توسعه علمی وجود داشته باشد. توسعه‌ای که در آن احترام به آزادی‌های آکادمیک، استقلال نهادی و توجه به سرشت تاریخی و جهانی علم از سوی حاکمیت و سیاست‌گذاران علم و التزام کنشگران علمی اعم از استادان و محققان و دانشجویان به قواعد علمی اجتناب‌ناپذیر است.

۴- در چنین فرایندی مسأله نگران‌کننده امروز دانشگاه در ایران اگرچه جدید می‌نماید اما در واقع مسأله قدیم و مزمن نقش نهادی آن است. کافی است تنها به یکی از شواهد تاریخی مدعا اشاره شود. مجید تهرانیان مدیر پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ملی ایران بنا به مسئولیت سازمانی خود در توسعه بر پایه مطالعات انجام‌شده، «بحران دانشگاه در ایران» را در سال ۱۳۵۷ در آستانه سی انقلاب اسلامی و تنها چند ماه پیش از پیروزی انقلاب چنین توصیف می‌کند^۱:

بحران کنونی دانشگاه‌ها بعد دیگری از ابعاد گسترده بحران جامعه ایرانی است. این بحران را می‌توان در سه جنبه سیاسی، فرهنگی، و آموزشی آن بررسی کرد. بحران سیاسی دانشگاه‌ها در اصل ناشی از دوگانگی و تعارض جامعه سیاسی ایران و یک

۱ «بحران کنونی دانشگاه» منتشرشده در مجله «نامه پژوهشکده»؛ سال دوم شماره سوم پاییز ۱۳۵۷.

بحران مشروعیت سیاسی است که در ابعاد فرهنگی و آموزشی زندگی دانشگاهی ما نیز حضور یافته است. ریشه‌ی اساسی این بحران را باید در نقش حیاتی دانشگاه در سیر گذار تاریخی به جامعه‌ی صنعتی جست‌وجو کرد...

... ریشه‌های دیگر این بحران را می‌توان در چندین عامل مرتبط جستجو کرد. نخست اینکه پیوندهای کورکورانه و نامتناسب که غالباً بدون توجه به شرایط اقتصادی و فرهنگی ایران صورت گرفته‌اند، میوه‌های تلخی را به بار آورده‌اند. نظام فرانسوی به‌جای آنکه متفکرین تراز اول بار آورد آموزش طوطی‌وار را رسم و پیشه کرده است. نظام آمریکایی به‌جای آنکه آزمایش و تجربه را ریشه بدواند، بی‌بندوباری نظری و عملی را به بار آورده است. دوم اینکه، **ضعف و بی‌ریشگی آموزش‌های بنیادی در سطوح ابتدایی و متوسطه، نیروی دانشگاه‌ها را به تحلیل برده است.** سوم اینکه، گسترش شتاب‌زده آموزش عالی در دهه‌ی اخیر سنت‌های گذشته را بیش‌ازپیش سست کرده و هضم عناصر جدید را مشکل و بلکه امکان‌ناپذیر ساخته است. کمبود اعضای هیأت علمی و مدیران ورزیده یکی از مشکلات این امر است و **سلب اختیار از استادان و مدیران با صلاحیت علمی دلیل دیگری بر تشدید این بحران.** چهارم **اینکه سستی ارتباط و هماهنگی میان نظام اشتغال (که ناشی از تحولات اقتصادی کشور است) و نظام آموزشی (که باید پاسخگوی نیازهای نیروی انسانی کشور باشد)** موجب شده است که تعداد بسیاری از دانش‌آموختگان جذب بازار کار نشوند و به‌سوی مشاغل اداری دولتی روی آورند. از این‌رو، کمبود نیروی انسانی متخصص به‌ویژه در زمینه‌های فنی همراه تورم در کادرهای اداری دولتی پدیدار آمده است. بیکاری پنهان و کم‌کاری آشکار در تورم بخش خدمات که از بخش‌های تولیدی (کشاورزی و صنعت) پیش گرفته، منعکس شده است. پنجم اینکه، **تحمیل مصلحت سیاسی روز بر مصالح عالی‌تر دانشگاه‌ها توسط دولت‌ها** کار هرگونه چاره‌اندیشی و برنامه‌ریزی را مختل و بلکه محال کرده است. **انتصاب رؤسای دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها بر اساس روابط**

سیاسی و بدون توجه به صلاحیت علمی و اداری آنان، تغییرات پی‌درپی و غیرموجه، هتک حرمت از استاد و دانشجو به وسیله سلب استقلال از دانشگاه‌ها، صحنه دانشگاه را دچار تشنج سیاسی کرده است. بی‌جهت نیست که مدیریت سیاست‌زده دانشگاه‌ها نیز غالباً دست به افراط و یا تفریط زده است. در یک دوره از زمان (پیش از آغاز حزب رستاخیز)، سیاست تحمیل سکوت را در پیش گرفته است و در دوره‌ای دیگر از زمان (پس از آغاز حزب رستاخیز) سیاست تحمیل مشارکت سیاسی را، غافل از اینکه رشد سیاسی دانشجو که یک ضرورت عاطفی و اجتماعی رشد کلی او است منوط بر رعایت حریم آزادی‌های درونی یک محیط علمی است که جز از راه استقلال حقیقی دانشگاه‌ها میسر نیست. اتحاد مثلث میان دانشجوی تنبل، استاد بی‌سواد و مدیریت نالایق در مدارس و دانشگاه‌ها دارای منافع مشترک در تحمیل سکوت است. ولی دانشجوی هشیار، استاد آگاه و روشن‌ضمیر و مدیریت دلسوز و مسئول نیاز دارند که همراه آموزش‌های کلاسیک، هریک به‌عنوان یک شهروند در جامعه کوچک مدرسه و دانشگاه نقش مؤثر و فعال خود را در بازسازی نظام دانشگاهی ایفا کنند و این امر مستلزم ایجاد شرایط آزادی لازم برای یک جریان آزمایش و خطا است که تنها از راه ایجاد نوعی حصار و مصونیت سیاسی و فرهنگی به دور دانشگاه میسر است. سخن کوتاه، اگر توطئه سنجیده‌ای نیز برای فساد و اضمحلال دانشگاه‌ها در کار بود، به‌رحال از این بهتر نمی‌توانست عمل کند که کرده است.

بحرانی را که در این نوشتار به تصویر درآمده است باید در بافتار متناقض نظام سیاسی خودکامه و جامعه تحول‌خواه ایرانی در آستانه انقلاب دید. چنین تصویری از دانشگاه نشان می‌دهد که به‌رغم نقش‌ها و دستاوردهای مثبتی که این نهاد در تحولات ایران معاصر داشته، اما در متن انقلاب اسلامی و پس از آن با مسائل چندلایه و بنیادین و چالش‌های مهمی روبرو بوده است. مسائل و چالش‌هایی که به بعد از انقلاب اسلامی نیز منتقل شده و با گذشت بیش از چهار دهه تلاش برای حل آن‌ها

هنوز در متن کشمکش میان وضعیت نهاد دانشگاه و خواست نظام سیاسی قرار دارد و بسیاری از مؤلفه‌ها و تنگناهای آن‌ها همچنان باقی‌مانده است.

۵- پس از پیروزی انقلاب موضوع متناسب‌سازی ساختار دانشگاه با نیازهای دوران پساانقلابی اهمیت و اولویت یافت. در وجه سلبی رخداد انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه، پاک‌سازی اساتید و گزینش مجدد دانشجویان و توقف فعالیت برخی از مؤسسات آموزش عالی و رشته‌های دانشگاهی شکل گرفت. در وجه ایجابی نیز با تشکیل ستاد و سپس شورایی عالی انقلاب فرهنگی سیاست‌گذاری در باب تحول نهاد دانشگاه به بیرون از ساختار علمی دانشگاه و حتی ساختار رسمی دولت و وزارتخانه‌های ذی‌ربط سپرده شد. در ابتدا نهادهای جدیدی از جمله جهاد دانشگاهی و انجمن‌های اسلامی دانشجویی در فرآیندهای داخلی دانشگاه اثرگذار شدند و در گام بعدی با تأسیس نهاد نمایندگی قائم‌مقام رهبری - «نهاد نمایندگان مقام معظم رهبری» کنونی - سیاست‌ها و مدیریت‌های دانشگاهی سمت‌وسوی عقیدتی و سیاسی دانشگاه را تحت تأثیر قرار داد. به تدریج تحول ساختار درونی دانشگاه با وضع سهمیه‌های جدید دانشجویی و ایجاد سازوکارهای خاص در گزینش هیأت علمی و گزینش دانشجو دنبال شد. مسیری که بعدها با تأسیس نهادهای جدیدی نظیر بسیج دانشجویی و بسیج اساتید به جنبه‌های حضور و دخالت نهادهای بیرونی نیز انجامید. وضعیت کنونی دانشگاه نشان می‌دهد که این‌گونه تلاش‌ها که عمدتاً ناشی از درک دانشگاه به‌عنوان یک تهدید سیاسی و لزوم کنترل درونی آن بود نه تنها نهاد دانشگاه را نهایتاً به سوی هدف مطلوب سوق نداد، بلکه مسائل و تنگناهای بیشتری را هم به وجود آورد.

به این ترتیب مسأله تاریخی دانشگاه در ایران که ضرورت برخورداری از نقش و کارکرد مستقل و مؤثر و پایدار این نهاد برای کاستن از فاصله علمی، هم با جهان جدید و هم با دوران درخشان تمدن ایرانی و اسلامی است، همچنان مسأله امروز کشور نیز هست. مسأله‌ای که راه‌حل آن را در درجه اول باید در خود نهاد دانشگاه و در مبانی و سازوکارهای درونی آن و الزامات توسعه علمی یافت، نه در بیرون آن و با دستکاری سیاسی و ایدئولوژیک در نقش‌ها و کارکردهای معتبر و متعارف تاریخی و جهانی آن.

بخش دوم. مبانی و معیارهای جهانی و ملی نهاد دانشگاه

۱- استقلال و خودگردانی دانشگاه (Autonomy): از جمله مبانی بنیادین و مؤلفه‌هایی است که در ادبیات جهانی آکادمی، دانشگاه بدون تحقق آن در جایگاه اصلی و متعارف خود قرار نمی‌گیرد و ضعف و فقدان آن موجب کژری و انحراف در کارکردهای دانشگاه می‌شود. استقلال دانشگاه و مدیریت خودگردان را این‌گونه تعریف کرده‌اند که جمهور دانشگاهیان به دلیل صلاحیت‌های پذیرفته‌شده در نهاد علم، مدیریت دانشگاه را بر عهده دارند و نظام دانشگاهی را اداره می‌کنند و تصمیمات مربوط به نهاد دانشگاه در درون آن گرفته می‌شود. این اصل اولاً با ویژگی‌های صنفی دانشگاهیان و مدیریت خودگردان دانشگاه سازگاری دارد و مداخله بیرونی را ناقض ماهیت حرفه‌ای کار دانشگاهی می‌داند. ثانیاً پیچیدگی تخصصی دانش را در نظر می‌گیرد که بر اساس آن نهادها و مراجع بیرونی در محتوای کار اجتماع علمی مداخله نکنند. ثالثاً دانشگاهیان را تولیدکننده معنا و سازنده چارچوب‌های مرجعیت خود می‌داند. نهایت اینکه کارکردهای علمی معطوف به حقیقت و از نوع پرسش‌گری، آزمودن و فهمیدن است لذا نهاد علم فعالیت دستوری و سلسله‌مراتب عمودی را بر نمی‌تابد و اساساً کار اجتماعی علمی، ماهیتی خود ارجاعی دارد.

۲- آزادی علمی: آکادمی بر پایه آزادی بنا شده است، رشد علم در محیط غیرآزاد، ناممکن است، هر دانشی در هر وضعیت اجتماعی نمی‌روید و نمی‌شکفتد. هدف اصلی استقلال دانشگاه دفاع از امنیت و آزادی علمی است و سخن از آزادی علمی محدود به حوزه سیاست نمی‌شود، بلکه خود از جنس معرفت نیز هست. رشد علم نیازمند آزادی است، لذا دانشگاه هم به‌عنوان نهاد علم برای بقا و توسعه خود نیازمند به رسمیت شناخته شدن و التزام به آزادی علمی از سوی دستگاه‌های سیاست‌گذار است. دانشگاه در مفهوم جامع آن محصول بحث آزاد، فهم آزاد و نقد آزاد برای پیشبرد و اشاعه معرفت و سودرسانی به جامعه و نوع انسان است.

برآوردن این هدف مستلزم آن است که آزادی آکادمیک هم برای پژوهش و کسب دانش و هم برای کنش اجتماعی به رسمیت شناخته شود. در سطح اول اعضای هیأت علمی باید حق داشته

باشند با بهره بردن از آزادی پژوهش، دستیابی به دانش را دنبال کنند و آن را از طریق کلاس‌های درس و نیز از طریق انتشار نتایج تحقیق گسترش دهند. دانشجویان نیز باید حق داشته باشند به‌عنوان شهروند با تشکیل گروه‌های علمی و صنفی و مدنی و سیاسی دربارهٔ موضوعات علمی و اجتماعی و سیاسی بحث آزاد راه بیندازند.

۳- سرشت جهانی علم: علم و دانشگاه سرشتی جهانی دارند و یکی از پایه‌ای‌ترین هنجارهای علم‌ورزی، «جهان‌روایی» است. امروز دانشگاه‌های موفق از خصیصه‌های مشترک بین‌المللی برخوردارند. همکاری‌های علمی متعارف میان مراکز علمی و دانشگاهی غالباً با اهداف علمی و فرهنگی و انسانی انجام می‌گیرد، اگرچه، نتایج سیاسی و اقتصادی و فنی نیز دارد. برنامه‌های پژوهشی مشترک، نظام تبادل استاد و دانشجو و مشارکت فعالانه دانشگاهیان در جوامع علمی جهانی و دسترسی دانشگاهیان با فاصله‌ای کوتاه به جدیدترین پژوهش‌ها و فناوری‌های علمی و تحقیقاتی در گوشه و کنار جهان از جمله اصول بنیادینی هستند که سرشت جهانی علم را می‌سازند.

۴- التزام اجتماعی دانشگاه: ایفای نقش دانشگاه چه در وجه علمی، چه در وجه اجتماعی، چه در وجه فرهنگی، چه در وجه اخلاقی و چه در وجه سیاسی، مستلزم شناخت جایگاه دانشگاه در جامعه به‌عنوان «عقل نقاد» است. دانشگاه در دنیای جدید نه «برج عاج علم» است و نه «میدان فرمان‌برداری سیاست»؛ دانشگاه نهادی است زنده و پویا و هم‌پیوند با پیرامون خویش که سلامت و بیماری‌اش وابسته به محیط و فضایی است که در آن می‌زید. دانشگاه در فضاهای گشوده و دموکراتیک قادر به ایفای نقش‌های متنوع و چندجانبهٔ نوینی است که هیچ‌کدام به‌جای دیگری نمی‌نشینند. چنان‌که در فضاهای تنگ و بسته، گرفتار کژکاری نهادی و بدقوارگی نقش‌ها شده است و می‌شود.

بنا به مطالعات جدید جهانی، دانشگاه علاوه بر آموزش‌های رسمی و حرفه‌ای و پژوهش، حداقل چهار نقش مورد انتظار دیگر در قبال دانش‌آموختگانش دارد: «تربیت شهروندی»، «قدرت ارتباط با محیط»، «پرورش خلاقیت» و «توانایی نقد». به‌این‌ترتیب باید فرصت‌ها و تنگناهای بیرونی و درونی دانشگاه را با معیار کارآیی و اثربخشی آن در این زمینه‌ها سنجید. امروز نقش اجتماعی دانشگاه

به‌عنوان «عقل منفصل و نقاد جامعه» مطرح است، یعنی اینکه چگونه می‌تواند در جهت ایجاد یک نظام اجتماعی آزاد، عادلانه، دموکراتیک، اخلاقی و درعین‌حال رو به توسعه همه‌جانبه، قرار گیرد. ایفای این نقش دانشگاه بیش و پیش از هر چیز نیازمند به رسمیت شناختن جایگاه و منزلت آن و توجه به سازوکارهای درونی اعتبار آن از جمله حقوق و حرمت استادان و محققان و دانشجویان است.

۵- توسعه علمی: بازنگری در سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه نشان می‌دهد که اقتدار ملی در گرو توسعه علمی کشور است و توسعه پایدار و همه‌جانبه جز بر پایه دانش حاصل نمی‌شود. لازمه و پیش‌نیاز تحقق این امر، فراهم‌سازی شرایطی است که در آن نهاد دانشگاه و مراکز پژوهشی و فناورانه روزآمد باشند و از مرزهای جهانی علم عقب نیفتند و بتوانند از سرمایه انسانی خود یعنی استادان و محققان و دانشجویان در این جهت بهره گیرند. به این مسأله هم در سطوح سیاست‌گذاری کلان کشور و هم در نهاد دانشگاه و در دوره‌هایی توجه شده است، اما متأسفانه در دوره‌هایی دیگر دچار وقفه یا تغییر مسیر شده است. در برنامه «توسعه علمی؛ شرط بقا» که به‌عنوان یکی از هفت اولویت دولت در سال ۱۳۸۰ مطرح شد، بنا بود که نهاد دانشگاه و مراکز پژوهشی و فنی بتوانند در چارچوب اختیارات لازم و مسئولیت‌های مشخص، تعامل و داد و ستدی روزآمد با جهان برقرار کنند و به تأمین نیازمندی‌های علمی و فنی کشور بپردازند. در «منشور توسعه علمی ایران» نیز که در همان سال منتشر شد به مسائل کلیدی پیش روی توسعه علمی کشور در ۳۳ بند به‌روشنی پرداخته شده است.^۲ البته این مطالبه و ضرورت، عملاً چنان‌که باید پیش نرفت، به‌گونه‌ای که پنج

^۲ در منشور توسعه علمی ایران اشاره شده بود که: «علم و فناوری باید در خدمت توسعه فرهنگی باشد، لازمه رشد فرهنگی و تحقق مردم‌سالاری با تسری تفکر منطقی و علمی و تحلیلی و اشاعه فرهنگ و اخلاق گفت‌وگو که در تمام سطوح جامعه است»؛ «توسعه علم و فناوری شرط بقاست و آزادی علمی و استقلال عمل دانشگاه‌ها برای تحقق رشد تفکر و نوآوری در جامعه ضروری است»؛ «استقلال و امنیت و اقتدار کشور بیش از هر چیز در گرو توسعه علمی است».

سال بعد - در سال ۱۳۸۵ - جمعی از مدیران سابق آموزش عالی کشور در بیانیه‌ای نگرانی‌های خود را در باب سرنوشت دانشگاه و توسعه علمی کشور در سه زمینه مهم ابراز کردند.^۳

مسائلی که عملاً فرآیند توسعه علمی کشور را با تهدیدهای جدی روبه‌رو کرده و امروز نیز از جمله مهم‌ترین شاخص‌ها و معیارهای سنجش وضع دانشگاه‌ها به‌مثابه اصلی‌ترین کانون توسعه علمی کشور است.

^۳ در این بیانیه نیز به سه بحران اشاره شده بود: تضعیف بنیان‌های برنامه‌ای و ساختاری توسعه علمی؛ دگرگون‌سازی فرهنگ و کارکردهای دانشگاه؛ کاهش نقش استادان و دانشجویان.

بخش سوم. دانشگاه و توسعه علمی؛ مسائل و تهدیدها

بر پایه مؤلفه‌ها و معیارهایی که در بخش دوم آمد می‌توان موانع اساسی را در برابر نهاد دانشگاه و فرآیند توسعه علمی کشور بهتر درک کرد.

امروز بزرگ‌ترین مزیت کشورهای توسعه‌یافته حکمرانی بر پایه دانش و فناوری و سرمایه‌گذاری در بخش زیربنایی توسعه آن است، اما در کشور ما عمدتاً رویکردها و اقدامات اجرایی کلان و خرد بدون اتکای به مبانی و پشتیبانی‌های علمی و پژوهشی و غالباً بر اساس مقتضیات روزمره و سیاست‌زده گرفته شده و می‌شود.

همین بی‌اعتنایی نه‌تنها چشم‌انداز آینده، بلکه توان عبور از بحران‌های مختلف اقتصادی، طبیعی، اجتماعی و سیاسی امروز را مبهم و نگران‌کننده کرده است.

در میان اسناد بالادستی کشور، توجه به سند چشم‌انداز بیست ساله جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ حائز اهمیت است. در بند دوم این سند که به موضوع توسعه علمی به‌طور جدی پرداخته است، آمده که ایران باید «برخوردار از دانش پیشرفته، توانا در تولید علم و فناوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی» باشد. در همین سند نقطه مطلوب کشور در چشم‌انداز بیست‌ساله توسعه این‌گونه تصویر شده است: «دست‌یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل». با این‌همه و به‌رغم اقدامات مؤثری که در اوایل دهه هشتاد صورت گرفته و حتی در زمینه‌هایی به جهش علمی در همان سال‌های آغازین تصویب سند منجر شده و مورد تأیید نهادهای معتبر علمی نیز قرار گرفته است^۴، اکنون که تنها دو سال از دوره این سند باقی است، ارزیابی دستاوردهای علمی کشور فاصله‌ای چشم‌گیر را نسبت به

۴ گزارش مجله Nature (۱۸ می ۲۰۰۵) که با عنوان «Iran's long march» منتشر شد و در آدرس <https://www.nature.com/articles/۴۳۵۲۴۷b> در دسترس است.

اهداف آن نشان می‌دهد. به لحاظ علمی در سال‌های آغازین تنها ژاپن و هند در آسیا جلوتر از ایران بودند، اما حال نه تنها کشورهای نظیر ترکیه، قزاقستان، عربستان و اسرائیل بلکه حتی در زمینه‌هایی دانشگاه‌های پاکستان، امارات، قطر و عمان نیز از دانشگاه‌های ایران پیشی گرفته‌اند. این عقب‌افتادگی و گسست هم از جمله عوامل و هم از جمله نتایج پیدایش و رشد مسائل و تنگناهای توسعه علمی است که در حوزه سیاست‌گذاری و مدیریت آموزش عالی، تحقیقات و فناوری به وجود آمده و بعضاً به تدریج به بحران تبدیل شده است. نتیجه آنکه امروز می‌توان از پنج بحران در وضعیت کنونی دانشگاه و فرآیند توسعه علمی نام برد:

۱- بحران کارکرد و اثربخشی دانشگاه

منظور از بحران کارکرد و اثربخشی دانشگاه، پیش آمدن وضعیتی است که تا حدود زیادی ایفای نقش‌های مؤثر توسعه‌ای، علمی، اجتماعی و سیاسی دانشگاه را با اختلال روبه‌رو کرده است. برخی مؤلفه‌های ملموس این بحران در درون دانشگاه عبارت‌اند از:

یکم. تضعیف استقلال دانشگاه‌ها

چنانکه در بخش پیشین آمد استقلال دانشگاه نخستین مؤلفه کارکردی این نهاد است. هرچند تلاش برای استقلال دانشگاه به‌عنوان یک مطالبه محوری در مسیر توسعه علمی همواره مطرح بوده است، اما از دهه ۱۳۷۰ تلاش برای استقلال دانشگاه به جهت ضرورت تحول در نظام آموزش عالی به اتکای آغاز شد و در دهه ۸۰ شدت گرفت تا حدی که موضوع استقلال دانشگاه بدو در لایحه اهداف، وظایف و تشکیلات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و پس از آن در لایحه قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی گنجانده شد. به‌رغم آنکه لایحه اهداف، وظایف و تشکیلات وزارت علوم در ۱۶ آبان ۱۳۸۱ به تصویب مجلس رسیده ایرادهای گسترده شورای نگهبان، آن را در فرآیند پیچیده و وقت‌گیر معطل و معوق قرار داد که همین موضوع به استعفای وزیر وقت علوم در تیرماه ۱۳۸۲ منجر شد. پس از آن با رایزنی‌ها و رفت و برگشت‌های بسیار، که به حذف بخشی از وظایف و اختیارات وزارت و اصلاح برخی دیگر انجامید، سرانجام قانون مذکور با حفظ

یکی از مهم‌ترین خصوصیات آن یعنی توجه به شخصیت حقوقی مستقل برای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و تحقیقاتی (موضوع ماده ۱۰ قانون اهداف) در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۳ به تصویب رسید. متعاقب آن قانون برنامه چهارم توسعه (مصوب ۱۱ شهریور ۱۳۸۳) نیز محتوای ماده ۱۰ را تنفیذ کرد و تفصیل داد و دانشگاه‌های علوم پزشکی و فرهنگستان‌های تخصصی هم در شمول قانون مذکور قرار گرفت.

متأسفانه این روند پس از تغییر دولت در سال ۱۳۸۴، نه تنها ادامه نیافت، بلکه نظام اداری و ساختاری در عمل به وضع سابق بازگشت، تا آنکه با تحول بعدی دولت در سال ۱۳۹۲ دوباره مسأله استقلال نهاد دانشگاه اولویت و اهمیت یافت، و به تبع آن انتخاب وزیر علوم و رؤسای دانشگاه‌ها به یکی از مهم‌ترین چالش‌های دولت در برابر مجلس و شورای عالی انقلاب فرهنگی تبدیل شد. در واقع مداخله نهادهای بیرونی تصمیم‌گیر در حوزه دانشگاه و آموزش عالی به محدود کردن قدرت تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی مستقل دولت انجامید و اختیارات مربوط در زمینه‌های مختلف آموزشی، پژوهشی، فرهنگی و اجرایی که شرط لازم استقلال نهاد دانشگاه به شمار می‌رفت به شورای عالی انقلاب فرهنگی محول شد. امری که اکنون با تابعیت و انفعال بیشتر وزارتخانه‌های علوم، تحقیقات و فناوری و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی دامنه گسترده‌تری پیدا کرده و منجر به سلب بسیاری از اختیارات قانونی این دو وزارتخانه شده است.

امروز علاوه بر آن که مراجع بالادستی دخیل در حوزه علوم و تحقیقات و فناوری تعدد یافته‌اند، سطح مداخله آن‌ها هم به افزایش یافته است. نتیجه این وضع در صورت رسمی، تراکم و تعدد قوانین، آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌های بعضاً متناقضی است که گریبان‌گیر دانشگاه و نهاد آموزش عالی شده است و در صورت غیررسمی، نهادهای مختلف سیاسی و امنیتی و اجرایی بر سرنوشت دانشگاه و دانشگاهیان تأثیرگذار شده‌اند. باید بر این وضع نگران‌کننده، تصلب و بوروکراتیزه‌شدن نظام اداری آموزش عالی و حتی خود دانشگاه‌ها را نیز افزود. بارزترین وجه تضعیف نقش مستقل دانشگاه‌ها را در این سال‌ها، می‌توان در جریان اعتراضات دانشگاهی سال ۱۴۰۱ دید که تصمیم‌گیری در قبال وضعیت استادان و دانشجویان منتقد و معترض به وزارت کشور و شورای امنیت کشور

سپرده شد. وقتی استقلال نهادی دانشگاه و حرمت دانشگاهیان و دانشجویان اعتبار و موضوعیت خود را از دست داد، کارکرد و اثربخشی علمی آن هم دچار اختلال می‌شود و حتی برای حل مسائل درونی آن نادیده گرفته شد.

دوم. تمدید آزادی‌های آکادمیک

دومین مؤلفه بحران‌زا در کارکرد دانشگاه نادیده گرفتن آزادی‌های آکادمیک است. آزادی علمی یکی از لوازم توسعه علمی و پیش‌نیازهای رشد تفکر انتقادی در جامعه است. مفهوم دانشگاه در تراز عملی آن وقتی محقق می‌شود که در قالب نهادی آزاد، مولد، متفکر و نقاد نیز نقش‌آفرین باشد. اکنون دانشگاهیان برای انجام پژوهش‌های علمی مستقل به‌ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی و برای انجام کنش‌های مدنی و اجتماعی و سیاسی حتی در صورت‌های قانونی و رسمی با محدودیت‌ها و تهدیدهای مختلفی روبه‌رو هستند. این وضعیت در عمل دانشگاه را از برآوردن مهم‌ترین وظیفه‌اش یعنی تولید دانش و اشاعه معرفت با هدف اثرگذاری بر جامعه ناتوان می‌سازد و نخبگان دانشگاهی هم در چنین وضعی یا منفعل و بی‌تفاوت می‌شوند یا به مهاجرت و خروج از دانشگاه و کشور می‌اندیشند.

البته آزادی‌های آکادمیک در دانشگاه امروز علاوه بر مواجهه با محدودیت از سوی نهاد حکومت و سیاست از درون نیز با رویکردها و کنش‌های غیرآکادمیک مواجه است. آزادی آکادمیک مقوله‌ای صرفاً اعطایی از طرف دولت‌ها نیست، خود دانشگاه و دانشگاهیان هم باید به منطق تمایزبخش کنش آکادمیک و ضرورت فعالیت علمی آزادانه وقوف داشته باشند و از آن حمایت و حفاظت کنند. در بسیاری از موارد، وجود بینش و بروز رفتارهای ضدآکادمیک، ناشی از ضعف این آگاهی و فرهنگ دانشگاهی و فقدان نهادهای علمی و مدنی مستقل و متناسب در میان استادان و دانشجویان است. کارکردها و ناکارکردهای نهاد دانشگاه را در مقیاس آکادمی باید با قوت و ضعف آزادی‌های آکادمیک در هر دو وجه درونی و بیرونی آن سنجید.

سوم. امنیتى شدن دانشگاه

امنیتى شدن نهاد علم و غلبه این رویکرد بر فرآیندهای علمى تبدیل به وجه بارز دانشگاه در وضعیت کنونى شده است؛ دانشگاه مؤثر و کارآمد خانه امن کنشگران دانشگاهى است به گونه‌ای که خود چترى حفاظتى برای اظهارنظر و فعالیت آزادانه جامعه علمى می‌گشاید.

متأسفانه این ضرورت امروز هم به لحاظ سیاسى و هم به لحاظ مدیریتی اولویت خود را از دست داده است. امنیت پایدار در دانشگاه محصول اتکا به آن سازوکارهای علمى و درونى است که مورد پذیرش و پشتیبانى قاطبه دانشگاهیان و دانشجویان بوده و منجر به مشارکت فعال و مؤثر آنان در این امر شود. دانشگاه امن هم از نظر کارکردى و هم از نظر اداره‌شوندگى دانشگاه امنیتى نیست، اما در سال‌های اخیر به خصوص در موقعیت‌های انتقادى و اعتراضى سال ۱۴۰۱ نهاد دانشگاه هم در محتوا و هم در شکل صورت امنیتى به خود گرفته است.

در این فرآیند هم میزان دخالت و حضور نهادهای سیاسى و امنیتى در امور مختلف دانشگاهى رو به فزونى نهاده و هم بینش امنیتى و سیاسى تدریجاً به نگرش غالب و رکن اصلی مدیریت دانشگاه‌های کشور بدل شده است. امروز دخالت مستقیم و غیرمستقیم نهاد نمایندگان رهبرى در دانشگاه‌ها، بسیج اساتید، بسیج دانشجویى و حراست از درون دانشگاه و نهادهای امنیتى، از شورای امنیت کشور تا دستگاه‌های امنیتى و انتظامى، از بیرون دانشگاه، در اداره امور جاری دانشگاه‌ها و تعیین سرنوشت استادان و دانشجویان بیشترین تأثیر را دارد. گزینش عمومى غیر شفاف اعضاى هیأت علمى، گزینش غیراستاندارد دانشجویان، و نیز اعمال نظر در اجرای مقررات انتظامى هیأت علمى و انضباطى دانشجویى، طی دو سال گذشته این مداخله را معنادار کرده است. صدور احکام متعدد اخراج و تعلیق و محرومیت برای دانشجویان منتقد و معترض و احضارهای مکرر استادان و مدرسان فقط به سبب امضای بیانیه عادى دفاع از حقوق دانشجویان و همکاران و بعضاً قطع همکاری آنان نمونه سيطره این وضع است.

نتیجه این وضعیت غلبه فرهنگ ترس و سکوت در محیط آکادمی، تضييع حقوق و حرمت استادان و دانشجويان، تضعيف شأن و نقش مدیریت‌های دانشگاهی و نهایتاً کژکارکردی نهاد دانشگاه است.

چهارم. ایدئولوژیک شدن دانشگاه

یکی از جهت‌گیری‌هایی که از ابتدا در تضعیف کارکرد دانشگاه نقشی بنیادی داشت و زمینه را برای نادیده گرفتن سازوکارهای درونی نهاد علم و تسهیل دخالت‌های بیرونی در آن فراهم ساخت مسأله رویکرد ایدئولوژیک و تمرکز بر «اسلامی کردن علوم» و «اسلامی شدن دانشگاه‌ها» بود. موضوعی که بذر آن در دوران تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی کاشته شد، از اوایل دهه هفتاد به باروری رسید و به‌رغم همه فرازها و فرودها در دولت‌های مختلف، سرانجام به‌عنوان یک بنای تحول تثبیت گردید و در دوره کنونی وجه مسلط‌تر و کارکردی‌تری یافت. «اسلامی شدن» اگرچه در ابتدا به‌عنوان فرآیند و سازوکاری مطرح شد که هدف آن کاربردی کردن دانش در جهت نیازهای فرهنگی جامعه ایرانی است، اما به‌تدریج اسلامی شدن بیشتر معنای مناسکی شدن - و نه علمی شدن - به خود گرفت و تقریباً بر تمامی شئون آموزش عالی کشور حاکم گردید. این رویکرد از یک‌سو دیوان‌سالاری سنگینی را در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آموزشی ایجاد کرد و از سوی دیگر سطوح مختلف فرهنگی و پژوهشی و اجتماعی را نیز فراگرفت. کانون این تفکر و پیشبرد آن هم عمدتاً بیرون از نهاد دانشگاه و ستاد آموزش عالی کشور بوده و در نهادهای بالادستی و فراتر از دولت نظیر شورایی عالی انقلاب فرهنگی ایجاد شده و استقرار یافته است. در این فرآیند تلقی نادرست از وحدت و حتی همکاری حوزه و دانشگاه، نهایتاً به تضعیف نقش علمی دانشگاه منجر شده است.

این در حالی‌ست که به اعتبار شواهد تاریخی در فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی علم تنها در یک زیست‌بوم آزاد و نقاد و مبتنی بر گفت‌وگو رشد کرده و توسعه‌یافته است، اما اکنون نگرانی نهادهای نظارتی در خصوص اسلامی‌کردن روش‌ها، انتخاب‌ها، مسئولیت‌ها، برنامه‌های درسی که خود را ناظر بلامنازع بر اسلامی کردن دانشگاه و همه شئون آن می‌دانند، اجازه نمی‌دهد که نهاد علم آزاد و مستقل به وظیفه ذاتی‌اش که شکستن مرزهای دانش و پیشبرد آن است بپردازد و درباره

مسائل مبتلابه جامعه آزادانه اظهارنظر کند. حاصل غلبهٔ بینش و منش ایدئولوژیک در دانشگاه تنگ کردن دایره بینش و کنش علمی است که جز ایجاد ترک در نهاد دانشگاه نتیجه‌ای ندارد.

پنجم. انسداد فضای فعالیت‌های دانشجویی

محدودیت‌های گسترده بر سر راه فعالیت‌های دانشجویی، علاوه بر نقض اصول بنیادین دانشگاه و در رأس آن آزادی‌های آکادمیک و مسئولیت اجتماعی دانشگاه، امروز سبب رشد «جامعه‌ناپذیری دانشجویان» شده است. از جمله نقش‌های مبنایی دانشگاه چنانکه پیش‌تر آمد تربیت دانشجویان به‌عنوان شهروندان مسئول و خلاق و توانا برای ورود به جامعه و اثرگذاری بر فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی و نتیجتاً کنشگری مؤثر و پیشران در پیشبرد توسعهٔ همه‌جانبه کشور است. این نقش به‌وضوح در شرایط کنونی تضعیف شده است. به این معنا که با وجود اهمیت این نوع فعالیت با غلبهٔ نگاه تهدیدنگر و محدودیت‌ساز بر نظام سیاست‌گذاری دانشگاهی دامنهٔ آن هر روز تنگ‌تر شده است. در حیطهٔ فعالیت‌های عمومی دانشجویان، تنها به تشکل‌های اسلامی اجازه داده شده است که در قالب یک گروه در حوزه‌های مختلف فعالیت کنند و این دسته از گروه‌های دانشجویی، تنها گروهی بوده‌اند که مجاز به فعالیت سیاسی در دانشگاه هستند. این تخصیص سیاستی یعنی تأکید بر شکل اسلامی تشکل‌ها سبب شده است که دیگر گرایش‌ها و گروه‌های دانشجویی امکان تشکل‌یابی نداشته باشند، لذا در مواردی، حضور در همین نوع گروه‌های مجاز را برای فعالیت خود انتخاب کرده و می‌کنند. با وجود این محدودیت باز هم در شرایط حاضر، در تمامی دانشگاه‌های دولتی تهران و غالب دانشگاه‌های کشور نمی‌توان تشکل اسلامی منتقدی را یافت که فعالیت آن در دو سال گذشته با اخلال مواجه نشده باشد. نتیجه آنکه به نظر می‌رسد سیاستی امروز بر دانشگاه‌ها مسلط است که با رویکردهای انحصاری عملاً یک صورت از تشکل‌های دانشجویی خاص را در دانشگاه می‌پذیرد و نهایتاً در دانشگاه نهادزدایی می‌کند. تعلیق موقت و بعضاً توقف فعالیت انجمن‌های اسلامی در دانشگاه‌های تهران، علوم پزشکی تهران، صنعتی شریف، علامهٔ طباطبایی، امیرکبیر، علم و صنعت، شهید بهشتی، خواجه نصیرالدین طوسی و الزهرا مصادیقی از این وضعیت است.

علاوه بر این از آنجا که نگاه نظام مدیریتی کشور به دانشگاه، به سمت مهار تمام و کمال این نهاد و زیرمجموعه‌های آن است، در مورد شوراهای صنفی، نیز اختیارات و محدوده فعالیت آن‌ها به تدریج کوچک‌تر شده است؛ به گونه‌ای که در آخرین تغییرات آیین‌نامه‌ها و مقررات جدید، استقلال شوراهای صنفی تا آنجا محدود شده است که این نهاد تنها در حضور معاون دانشجویی دانشگاه می‌تواند جلسات رسمی برگزار کند. علاوه بر این شوراهای صنفی از لحاظ ارتباط سازمان‌یافته و تأثیرگذاری بر مسائل کلان دانشگاهی هم ناتوان شده‌اند به طوری که وزارت علوم، اجازه تشکیل اتحادیه شورای صنفی را به آنان نمی‌دهد. این مسأله از آنجا نشأت می‌گیرد که مطالبات صنفی به رسمیت شناخته نشده است و غالباً نسبت به آن‌ها نگاهی امنیتی و کنترلی وجود دارد. در این میان مداخله حراست دانشگاه‌ها در اموری که پیش‌ازاین در حوزه اختیارات آن‌ها نبوده است، نیز چشمگیر است. بینش و روش حراست‌ها در مواجهه با تشکلهای دانشجویی باعث محدودیت هر چه بیشتر این تشکلهای شده و امکان کنشگری هرچند محدود را از آن‌ها سلب کرده است.

شیوه‌نامه انضباطی دانشجویان نیز در عمل فضا را برای هرگونه کنشگری دانشجویی تنگ کرده است. دانشجویان معمولاً مایل هستند که آزادانه ابراز نظر کنند و دیدگاه‌های خود را به بحث بگذارند و این جزئی از فرهنگ دانشجویی در دو وجه قدیم و جدید آن در دانشگاه‌ها بوده و هست. به‌رغم این واقعیت که در فضای امروز جامعه و فضای شبکه‌ای غالب به چشم می‌آید شیوه‌نامه جدیدی از آبان ۱۴۰۱ تصویب و در دانشگاه‌ها به اجرا گذاشته شده است که در عمل راه را بر این نوع فعالیت می‌بندد و در مقابل مسیر را برای برخوردهای سلیقه‌ای و سیاسی با دانشجویان منتقد باز می‌کند. این شیوه‌نامه، مبتنی بر عبارات کلی است و معیار روشنی برای تعیین مصادیق تخلف دانشجویان در آن وجود ندارد، لذا هرگونه برخورد سلیقه‌ای را با دانشجویان ممکن می‌سازد که از جمله آن، مداخله نیروهای حراست در حریم خصوصی دانشجویان است. این روش تا آنجا پیش رفته که حراست برخی از دانشگاه‌ها افراد را به خاطر نوشته‌هایشان در شبکه‌های اجتماعی بازخواست کرده و حتی به کمیته انضباطی فرستاده است.

در همین فرآیند، برخوردهای گسترده و پرشماری نیز با فعالان دانشجویی صورت گرفته است. به گونه‌ای که در حال حاضر برای صدها دانشجوی منتقد و معترض، صرفاً به دلیل فعالیت‌های دانشجویی پرونده‌ انضباطی تشکیل و نتیجتاً یا از دانشگاه اخراج و از تحصیل معلق یا به دانشگاه‌های دیگر تبعید شده‌اند. خروجی این رویکرد سیاست‌زدایی از محیط دانشگاه یا سیاست‌گذاری سلیقه‌ای ایجاد تشکلهای موازی و مشابه و مدیریت‌شده‌ای است که در بدنه دانشجویی دانشگاه‌ها صاحب نفوذ و اثر نیستند. علاوه بر اعمال این روش‌ها درون دانشگاه، اکنون در بیرون آن هم با هرگونه امکان فعالیت غیررسمی و مدنی دانشجویی مقابله می‌شود، چنان‌که برای بستن کافه‌های اطراف دانشگاه، به‌عنوان محیطی برای ارتباط و گفت‌وگو با یکدیگر، اقدام‌های بازدارنده مختلفی صورت گرفته است.

خروجی این قبیل رویکردها و سیاست‌ها و مدیریت‌های محدودکننده در قبال فعالیت‌های آشکار دانشجویی نهایتاً به اینجا رسیده است که عملاً ارتباط دانشجوی مطالبه‌گر و منتقد با هر نوع نهاد مستقل و رسمی دانشجویی - اعم از سیاسی و فرهنگی و هنری و صنفی و اجتماعی - قطع شده است. در چنین وضعی و در بی‌اعتمادی نسبت به نهادهای مدنی و رسمی و حاکمیتی دانشجویی یا به فرهنگ پنهان و غیررسمی پناه می‌برد یا سر از انفعال و رادیکالیسم درمی‌آورد. به این ترتیب با نهادزدایی از فعالیت‌های دانشجویی، کارکرد دانشگاه در زمینه جامعه‌پذیری و تربیت اجتماعی و سیاسی دانشجویان رو به تضعیف و زوال نهاده و می‌نهد. در واقع انحلال نهادهای دانشجویی یا اعمال محدودیت در برابر آن‌ها و غلبه ترس و نگرانی و ناامنی بر ذهنیت فعالان دانشجویی منتقد و مستقل در عمل نتیجه‌ای جز ایجاد فضاهای مبهم و ناشناخته و توده‌وار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و تقویت ناامیدی و سرخوردگی و خشم و عصیان از یک‌سو و تضعیف و سرکوب عملی جنبش سازنده دانشجویی نداشته و ندارد.

در این میان، مسائل جدید پیش روی زیست دانشجویی نیز به وجود آمده و گسترش یافته است که گسست سنی و عدم انتقال تجربه‌های دانشجویی وجه بارز آن است. در حال حاضر دانشجویان متولد دهه هشتاد و نیمه دوم دهه هفتاد بخش اعظمی از دانشجویان سراسر کشور را

تشکیل می‌دهند. دانشجویانی که سبک زندگی و فرهنگی متفاوت با نسل‌های پیشین دارند. آنان زمانی وارد دانشگاه شده‌اند که به دلیل شیوع کرونا در کشور امکان ارتباط با دانشجویان سال‌های پیشین برای آنان چندان فراهم نبوده است. همین مسأله، فاصله و تفاوت فرهنگی و اجتماعی را با نسل پیشین در سطوح مختلف دانشگاهی بیشتر کرده است. امروز نگرش‌ها و گرایش‌های ایدئولوژیک و سیاسی مدیریت‌ها نیز به‌گونه‌ای است که با این تحولات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی نسلی و جنبه‌های جهانی و عوامل شبکه‌ای آن کمتر آشنا هستند و به همین دلیل شکاف و گسست دیگری هم میان سیاست‌گذاران و مجریان دانشگاهی با دانشجویان بروز یافته است. مدیران دانشگاهی معمولی از میان کسانی انتخاب شده و می‌شوند که بیشتر به یک گرایش سیاسی خاص تعلق داشته و با تحول و تنوع ارزش‌ها و نگرش‌های نسل‌های جدید دانشجویی و فرهنگ و سبک زندگی آن به‌درستی آشنا نیستند. این تفاوت آشکار میان دانشجویان و مدیران و فقدان درک مشترک، معمولاً باعث بروز مشکلاتی در محیط دانشگاه شده است که بارزترین آن به مسأله پوشش بازمی‌گردد. مدیران دانشگاه می‌خواهند سبک پوشش خاصی را به دانشجویان تحمیل کنند که فرهنگ طیف وسیعی از دانشجویان با آن اکنون بیگانه است و همین امر منشأ اختلاف‌نظرها و برخوردهای فراوانی میان آنان شده است. متأسفانه این اختلاف و تفاوت و آثار و پیامدهای آن در عمل به رسمیت شناخته نشده است. چنانکه در آئین‌نامه جدید انضباطی مصوب وزارت علوم، برای هر اقدام و صدای اعتراضی در محیط دانشگاه مجازاتی سنگین در نظر گرفته شده است. این آیین‌نامه صرفاً ناظر بر کنترل رفتار دانشجویان است و هیچ توجهی به فرهنگ دانشجویان و ویژگی‌های جدید آن ندارد؛ به‌گونه‌ای که در آن حتی تشکیل یک گروه دانشجویی در سکوه‌های ارتباطی مجازی با حضور بیش از ۱۰۰ نفر، تخلف عنوان شده است. مشخص است که اعمال محدودیت‌های ارتباطی از این دست که زیست جدید دانشجویی و کنشگری در فضای شبکه‌ای را هدف قرار داده است سرانجامی جز اختلال در زندگی و فرهنگ دانشجویی نداشته و نخواهد داشت. اگر دانشجویان که مهم‌ترین عامل حیات و سرزندگی نهاد دانشگاه هستند، احساس سرزندگی و نشاط و مشارکت در آن نداشته باشند. دانشگاه خود نیز دچار اختلال در کارکرد و اثربخشی می‌شود.

ششم. تشدید سلطه دیوان‌سالاری دانشگاهی بر استادان و دانشجویان

مسأله دیوان‌سالاری (بوروکراسی) در دانشگاه اگرچه غیرمستقیم از دیوان‌سالاری کلان حکومتی نشأت می‌گیرد و از طریق دیوان‌سالاری دولت و حوزه‌های ستادی وزارتخانه‌ها بر دانشگاه و از طریق دانشگاه بر دانشگاهیان اعم از هیأت علمی و دانشجو اعمال می‌شود، تشدید آن در سال‌های اخیر ناشی از گرفتار شدن بیشتر دانشگاه در صورت‌گرایی علمی و تبلیغات رسمی دانشگاهی نیز هست نهاد دانشگاه امروز برای عبور از بحران دستاورد بیشتر به فکر عبور از بحران عملکرد است این وضع بحرانی درون‌زا را به دنبال داشته است که آموزش، محتوا، وضعیت هیأت علمی و دانشجویان و نهایتاً اخلاق آکادمیک را اقدامات فرمالیستی، متصلب، کلیشه‌ای و انعطاف‌ناپذیر واداشته است. نتیجه رواج قواعدی تقلیدی، کهنه و ناسازگار با زمان و مکان، پرشمار و بعضاً متناقض و پر ابهام در کنار رفتارهای ناسنجیده تحقیرآمیز و خلاف عرف و اخلاق علمی و پژوهشی و آموزشی است. در همین زمینه دیوان‌سالاری دانشگاهی بنا به سطوح قدرت، فرامین و احکام لایتغیر معمول را حسب مورد تحمیل می‌کند و البته در این فرآیند به‌ظاهر قانونی اگرچه استاد نیز به گونه‌های مختلف زیان می‌بیند اما بیشترین آسیب و شکست نصیب دانشجو است که از قضا یکی از مهم‌ترین اهداف نظام آموزش عالی به شمار می‌رود و در نسبتی معکوس فاقد کمترین قدرت در نظام دیوان‌سالاری دانشگاهی است. این فرآیند متصلب و نامنعطف نه تنها سازگار با محیط گشوده و تحول‌گرای دانشگاه نیست، بلکه کنشگران دانشگاهی را هم از انگیزه و توان انسانی دور و نهاد علم را در جامعه ناکارآمد و غیر مؤثر می‌کند.

۲- بحران کیفیت

رشد کمی نظام آموزش عالی کشور که متأثر از بسیاری از تحولات اجتماعی پس از انقلاب و بعضاً متناسب با نیازهای بومی و منطقه‌ای و توسعه‌ای بود، در سال‌های اخیر به دلیل ضعف سیاست‌گذاری و مدیریت بازانديشانه به ایجاد و گسترش شرایط بحرانی از نظر کیفیت علمی و آموزشی منجر شد که برخی از مؤلفه‌ها و مصادیق این بحران از این قرار است:

یکم. سیطره کمیّت و توده‌ای سازی

در همه سال‌هایی که از تأسیس نهاد جدید دانشگاه در ایران می‌گذرد، به جز در دوره‌هایی محدود، فهم سیاسی از توسعه آموزش عالی عمدتاً بر اساس درک کمی، متکی بر عدد و رقم، غافل از ضرورت‌های کیفی و هم‌فازی میان گونه‌های مختلف آموزش بوده است. در واقع سیطره کمیّت توسعه بر آموزش عالی بعد از انقلاب مهم‌ترین شاخص گسترش دانشگاه‌ها بود تا آنجا که جمعیت دانشجویی کشور در بازه زمانی ۱۳۵۷ تا اوایل دهه ۱۳۹۰ نزدیک به ۲۷ برابر افزایش یافت، حال آنکه افزایش تعداد اعضای هیأت علمی کشور در همین مدت از ۹ برابر کمتر بود.

در واقع ایران از اواسط دهه ۱۳۶۰ با اتکا به سیاست توسعه عدالت آموزشی با استفاده از راهبرد «توده‌ای‌سازی^۵» آموزش عالی راه توسعه کمی را در پیش گرفت^۱. روند اقدامات مؤثر در این مسیر علاوه بر گسترش دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی استان‌ها و شهرستان‌های مختلف با تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی^۷ در سال ۱۳۶۱، دانشگاه پیام‌نور در سال ۱۳۶۷ و دانشگاه جامع علمی و کاربردی در سال ۱۳۷۰ و صدور مجوزهای گسترده برای تأسیس مؤسسات آموزش عالی غیردولتی - غیرانتفاعی ادامه یافت. راهبرد توسعه زیرنظام‌های آموزش عالی از یک‌سو، به افزایش دسترسی گسترده مناطق مختلف جغرافیایی و گروه‌های مختلف اجتماعی به‌ویژه زنان به آموزش عالی و رشد

o - Massification

۶- این وضعیت با توجه به تقاضای فزاینده ورود به آموزش عالی، تحت تأثیر انحلال و تعطیلی تعداد قابل‌توجهی مؤسسات آموزش عالی غیردولتی، معطل‌ماندن روند پذیرش دانشجو در مدت تعطیلی دانشگاه‌ها و انباشت فارغ‌التحصیلان دوره متوسطه متقاضی ورود به آموزش عالی، زمینه توسعه کمی آموزش عالی را فراهم ساخت و تأسف‌آور اینکه این راهکار مقطعی، بر اثر فشارهای بیرونی و تعدد مراکز تصمیم‌گیری حاکم بر آموزش عالی همچنان تداوم یافته است.

۷- اعمال راهبرد پاسخگویی به تقاضای اجتماعی از یک‌سو و محدودیت‌های توسعه آموزش عالی رسمی در قیاس با آموزش حوزوی از سوی دیگر، ایده رها کردن آموزش عالی را از قیدوبندهای معمول با استفاده از امکانات عمومی و مردمی را تقویت کرد و بر همین اساس دانشگاه آزاد اسلامی - به‌عنوان نهادی فارغ از قیدوبندهای آموزش رسمی از جمله مدرک تحصیلی - اعلام موجودیت کرد و دیری نپایید که شعب آن در تهران و شهرستان‌های دور و نزدیک، گسترش یافت و سهم قابل‌توجهی از داوطلبان ورود به آموزش عالی را، که از جمله به دلیل محدودیت ظرفیت آموزش عالی رسمی از ادامه تحصیل بازمانده بودند، به خود اختصاص داد و بر اثر همین اقبال بود که دانشگاه آزاد با تکیه بر خودمختاری نسبی به‌سوی گسترش وسیع و پرشتاب رفت تا آنجا که در اوایل دهه هشتاد کمی بیش از ۵۰ درصد جمعیت دانشجویی کشور را دربر گرفت.

فراگیر تعداد دانشجویان در فاصله دهه‌های ۷۰ و ۸۰ در کشور منجر شد؛ اما از سوی دیگر وضعیت شاخص‌های کیفی را در آموزش عالی در معرض مخاطره جدی قرار داد. این امر بیانگر آن است که رشد فزاینده بدون توجه به ظرفیت زیرساخت‌های موجود در درون آموزش عالی (اعم از هیأت علمی و امکانات آموزشی و پژوهشی در تراز شاخص‌های جهانی) و همچنین بدون توجه به دوران پس از آموزش عالی (ظرفیت مسدود بازار کار و رشد منفی اقتصادی در مقاطع خاصی از دو دهه گذشته) حاصلی جز بدقواره‌گی آموزش عالی نداشته و ندارد. مسأله‌ای که در دوره‌هایی از مدیریت آموزش عالی پرداختن به آن اولویت یافت ولی در دوره‌های دیگر مورد غفلت و در معرض بازگشت قرار گرفت. نتیجه آنکه ناترازی در نسبت تعداد مراکز آموزش عالی ایران به‌گونه‌ای پیش رفته است که بر اساس آخرین داده‌های آماری در سال ۱۴۰۱، در کنار ۱۹۸ دانشگاه دولتی بیش از ۱۹۸۰ واحد دانشگاهی دیگر شامل واحدهای اقماری دانشگاه‌های آزاد اسلامی، پیام‌نور، علمی-کاربردی، فنی و حرفه‌ای، دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی غیردولتی غیرانتفاعی و دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی وابسته به دستگاه‌های اجرایی کشور فعالیت داشته‌اند. برای درک دقیق این ناترازی می‌توان این وضع را با وضعیت چین مقایسه کرد که با جمعیت یک و نیم میلیارد نفری در سال ۲۰۲۱ تعداد ۳۰۲۱ مرکز آموزش عالی و ۴۰ میلیون دانشجو داشته است.

بحران کیفیت ناشی از توسعه زیرنظام‌های آموزش عالی در ایران در ابعاد مختلفی قابل بررسی است که شاید مناسب‌ترین سنجه آن نسبت دانشجو به استاد باشد. همان‌گونه که در جدول ذیل ملاحظه می‌شود در فاصله سه دهه این نسبت از ۲۱ دانشجو به ۶۶ دانشجو در ازای یک عضو هیأت علمی رسیده است.

۹۳-۱۳۹۲	۸۵-۱۳۸۴	۵۸-۱۳۵۷	
۷۰۸۴۰	۴۴۸۲۷	۸۲۴۹	تعداد اعضای هیأت علمی
۴۶۸۵۳۸۶	۲۳۸۹۸۶۷	۱۷۵۶۷۵	تعداد دانشجویان
۱ به ۶۶	۱ به ۵۳	۱ به ۲۱	نسبت دانشجو به هیأت علمی
۲۶۳۱	۶۶۱	۳۳۸	تعداد مؤسسات

جدول سیر نزولی نسبت استاد به دانشجو از ابتدای انقلاب تا سال ۱۳۹۲-۹۳

شاخصه‌های آماری نظیر این جدول، نشان می‌دهند که تورم ایجاد شده در پذیرش دانشجو بدون توجه به پیش‌نیازها و امکانات مورد نیاز، افت کیفیت آموزش عالی را در پی داشته است.

در مجموع موضوع ارتقای کیفیت در آموزش عالی امروز با موانع و تنگناهای ساختاری مختلفی روبرو بوده و هست. سنگینی سایه دولت در ارزشیابی‌های علمی، پرهیز نظام رسمی از تقویت و اثربخشی انجمن‌ها، شبکه‌ها و نهادهای واسط علمی در روند ارزیابی کیفی، میل نظام حکمرانی و نهادهای رسمی به کنترل بیرونی و دیوان‌سالار، پیوند ارزشیابی دولتی با بسط اختیارات دولت و حاکمیت در دانشگاه‌ها، سایه عوامل سیاسی-ایدئولوژیک بر نظام حرفه‌ای-علمی و تخصصی آموزش عالی از جمله مواردی بوده است که بر روند بهبود کیفیت در آموزش عالی اثر بازدارنده داشته است. نتیجه آنکه این امر در مقاطع زمانی مختلف منجر به تصمیم‌گیری بیرون از چارچوبی مشترک میان دولت و دانشگاه و زمینه‌ساز افت کیفی مستمر آموزش عالی شده است.

علاوه بر این باید توجه داشت که ابعاد متعدد کیفیت دانشگاهی شامل استخدام و به‌کارگیری استادان و محققان و مدرسان، جذب دانشجویان و فرآیند تحصیل و فارغ‌التحصیلی آن‌ها، انجام پژوهش‌های دانشگاهی از سوی استادان و دانشجویان از جمله پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها تعامل حرفه‌ای با سازمان‌های بیرونی، ارتباط دانشگاهی با هم‌تایان منطقه‌ای و بین‌المللی، نسبت میان پژوهش‌ها با اجتماعات علمی و نیازهای محلی و ملی و سلیقه‌ای شدن اجرای مقررات علمی دانشگاهی از جمله مواردی است که این سال‌ها در مقایسه با گذشته آموزش عالی در ایران و وضعیت کنونی دانشگاه‌های جهان در معرض تضعیف قرار گرفته است. به‌گونه‌ای که در سال‌های اخیر کشور شاهد روند فزاینده افت کیفیت علمی و تکثیر شبه‌دانشگاه‌ها و شبه‌دانشگاهیان بوده است.

دوم. توقف آموزش عالی در الگوی نسل اول دانشگاه

آموزش عالی در تراز جهانی، در گذر از مقاطع مختلف تحولات مهمی را تجربه کرده است که در قالب نسل‌های دانشگاهی بازنمایی دارد. نسل اول دانشگاه که عمدتاً با کارکرد آموزشی و تربیت نیروی

متخصص شناخته می‌شود، «آموزش محور» است. در این نسل، حل همهٔ مسائل در گرو تربیت و آموزش و مهارت افزایی تبیین می‌شود و تمرکز نظام سیاست‌گذاری نیز بر این وجه است. در نسل دوم دانشگاهی که با عنوان «دانشگاه پژوهش‌محور» شناخته می‌شود، علاوه بر کارکردهای آموزشی، مأموریت‌های پژوهشی با هدف حرکت در مرزهای دانش و تولید فناوری به اهداف آموزش عالی اضافه شد. مدل سوم نسل دانشگاهی تحت عنوان «دانشگاه کارآفرین» ظهور یافت. در این نسل، دانشگاه ضمن حفظ کارکردها و مأموریت‌های آموزشی و پژوهشی، به‌منظور تأمین بخشی از منابع هزینه‌ای، به‌سوی بخش خصوصی توجه بیشتری کرد و به دنبال آن جهت‌گیری پژوهش‌ها به سوی تولید فناوری‌های سودآور و همچنین تربیت نیروهای کارآفرین و در عین حال الگوی راهبری حوزهٔ کارآفرینی دانش‌بنیان حرکت کرد. در این الگو رقابت برای جذب نخبگان در سطح بین‌المللی، سرمایه‌گذاری برای نوآوری، همکاری متعامل با شرکت‌های فناوری، محوریت جدی یافت و تجاری‌سازی دانش کمک زیادی به استقلال دانشگاه و در عین حال گردش بودجه در بخش‌های مختلف کرد. انتقادات صریح به این نسل از دانشگاه مبنی بر محوریت دادن بیش از اندازه الگوهای تجاری، ظهور نسل چهارم دانشگاه را در قالب «دانشگاه با مسئولیت اجتماعی و فناوری اجتماعی» در پی داشت. در این الگو دانش مسیر پایداری را در همه ابعاد اعم از اجتماعی، زیست‌محیطی، اقتصادی و... دنبال می‌کند و علوم انسانی و اجتماعی راهبری بخش مهمی از سیاست‌های آموزش عالی را بر عهده دارد. الگوی این نسل بر تعامل با مسائل اجتماعی از سطوح محلی، ملی و بین‌المللی پایه‌گذاری شده و دانش عاملی مؤثر برای حل مسائل در همه سطوح توسعه قلمداد می‌شود. ماحصل این الگو، در نسل جدیدی از دانشگاه بازتاب یافته است که به‌عنوان نسل پنجم و دانشگاه «انسان‌ساز و تمدن‌ساز» تعریف می‌شود. در این الگو دانش در نظام تعاملاتی خود ضمن حفظ کلیهٔ کارکردهای نسل‌های پیشین خود، در مسیر ارتقای کیفیت و به‌عنوان ساختاری در طول زندگی فرد و یادگیرندگی مادام‌العمر حرکت می‌کند.

نگاهی گذرا به وضعیت کمی و کیفی آموزش عالی در ایران نشان می‌دهد، که درک حاکمیتی و سیاستی و حتی اجتماعی از دانشگاه بیشتر در همان الگوی نسبی اول متوقف شده و تصلب ساختاری و نهادی مانع از حرکت آموزش عالی ایران به سوی نسل‌های بعدی دانشگاهی شده است.

توجه به دانشگاه نسل سوم از ابتدای دهه ۱۳۹۰ در گفتمان حکمرانی و در برنامه پنجم توسعه بازنمایی پیدا کرد و اقدامات حاکمیتی لازم همچون تصویب و ابلاغ «آئین‌نامه توسعه کارآفرینی دانشگاه‌ها» در آذرماه سال ۱۳۹۰، صورت گرفت. اما عملاً با گذشت بیش از یک دهه از اقدامات مختلف می‌توان کارکرد آن را بیشتر در حد تأسیس دفاتر و مراکز توسعه کارآفرینی و ناکارآمدی آن را در بالا رفتن سهم دانش‌آموختگان جویای ملاحظه کرد. البته در این ناکارآمدی باید به تأثیر عوامل محیطی همچون تحریم‌های مستمر بین‌المللی در دو دهه گذشته به‌عنوان یکی از موانع جدی برای سرمایه‌گذاری در امر پژوهش و فناوری و نوآوری و توسعه کارآفرینی اشاره کرد. در واقع طیف گسترده اقدامات تنبیهی علیه ایران نظیر مسدود کردن دسترسی به پایگاه‌های اطلاعاتی، تحریم برخی مراکز دانشگاهی و پژوهشی، ایجاد مانع در انتقال فناوری، انسداد اقتصادی و منفی‌شدن نرخ سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی تأثیر جدی در این فرایند داشته است.

توجه به نسل‌های چهارم و پنجم دانشگاهی نیز از میانه دهه ۱۳۹۰ در قالب گفتمان‌های علوم اجتماعی-علوم انسانی در دو ساختار «دانشگاهی» و حوزوی انعکاس دارد. ساختار دانشگاهی در این سال‌ها ساختار دانشگاهی به نسل چهارم و مسئولیت‌های دانشگاهی و ساختار «حوزوی» به الگوی نسل پنجم و تمدن‌سازی پرداخته‌اند. البته اغلب تلاش‌ها در هر دو سو بیشتر، در حد مفهوم‌سازی و ترسیم افق‌های چشم‌نواز بوده و به دور از جنبه‌ها و وجوه عملی و ملموس مانده است. در سویی تمدن‌سازی و الگوی نسل پنجم به دلیل نزدیکی آن به نگاه ایدئولوژیک در حکمرانی، رونق بیشتری وجود دارد و شاهد تلاش‌های متعدد برای الگوسازی از «دانشگاه تمدن‌ساز اسلامی» هستیم، اما به‌واقع در مسیر تعریف تمدن، ابعاد، ساختار و تناسب آن با طیف گسترده علوم طبیعی و تجربی

امتناع‌های فراوانی وجود دارد و وحدت رویکردی در مورد حوزهٔ مداخله این الگو با علم هنوز حاصل نشده است.

سوم. پروژهٔ خالص‌سازی؛ مبنای‌گزینش و جذب هیأت علمی

دانشگاه و نهاد علم در درجهٔ اول یک اجتماع علمی و جامعهٔ دانشمندان است، لذا برخورداری آن از کیفیت لازم، وابسته به چگونگی معیارهای ورود به آن است. این اصل امروز در ایران تحت تأثیر سیاست‌های غیرعلمی قرار گرفته و دگرگون شده است. اکنون فرآیند گزینش و جذب عضو هیأت علمی و دانشجو به‌گونه‌ای است که بسیاری از شایستگان از ورود به دانشگاه محروم مانده و می‌مانند گروه‌هایی دیگر تحت عنوان خالص‌سازی دانشگاه، مسیر راه‌یابی را با سرعت طی کرده و می‌کنند. انتشار برخی برنامه‌های رسمی جذب پرشمار اعضای جدید هیأت علمی در سال‌های جاری شاهدی از این مدعاست. علاوه بر این تأسیس نهادها، اندیشکده‌ها و دانشکده‌های موازی و مشابه و استخدام‌ها و جذب‌های بی‌حساب در آن‌ها نشانه دیگری بر بی‌توجهی به این اصل در نهاد علم است.

وجود و رشد این روند در شرایط کنونی سبب محرومیت دانشگاه از حضور استادان و دانشجویان شایسته و انزوای دانشمندان و اندیشمندان منتقد و افت کیفیت علمی نهاد دانشگاه شده است. تنگ کردن دایرهٔ علم و افزودن بر دامنهٔ مداخلهٔ سیاسی در دانشگاه باعث شده است پرونده‌های استخدام و ارتقای صدها عضو هیأت علمی به دلایل سیاسی متوقف یا مسکوت بماند و نهایتاً سوژه‌های سربه‌زیر و منقاد به‌جای کنشگران آزاد و فعال بنشینند و دانشگاه دور شده از کیفیت، محصول خود را در قالب دانش‌آموختگان فاقد دانش و مهارت لازم عرضه کند. غلبهٔ مدرک‌زدگی و مدرک‌گرایی در چنین وضعیت دانشگاهی طبیعی و درعین‌حال زیان‌بار و مخرب است. در این حال ساختارهای حقوقی و سازوکارهای بوروکراتیک نظیر آئین‌نامه‌های مختلف جذب و ترفیع و ارتقا و بازنشستگی نیز به ابزارهای کنترل اعضای هیأت علمی تبدیل می‌شود و خالص‌سازی دانشگاه بر اساس چنین طرح‌هایی به اجرا درمی‌آید. بی‌جهت نیست که کارکرد آیین‌نامهٔ ارتقای هیأت علمی

امروز به‌گونه‌ای موجب شده است که کنشگران علمی به کارمندانی دانشگاهی تبدیل می‌شوند و کمیت کار علمی به معیشت دانشگاهیان گره بخورد.

مروری بر رخدادهای مهم دانشگاهی در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که قسمتی از پروژه خالص‌سازی دانشگاه‌ها از طریق تزریق افرادی که در برنامه جذب بورسیه‌های بدون آزمون از امتیاز ادامه تحصیل و احراز پست هیأت علمی (بعضاً بدون کیفیت علمی لازم) برخوردار شده‌اند، صورت پذیرفته و می‌پذیرد. آنچه در پذیرش بورسیه‌ها در سال‌های آغازین دهه ۹۰ حتی با عبور از قوانین موجود اتفاق افتاد، مصداق بارز عمل به این رویکرد است. باور به «تعلق کشور و امکانات آن به عده‌ای مقبول» پدیده‌ای را به وجود آورد که عملاً به بزرگ‌ترین چالش سیاسی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در سال‌های ۹۲ به بعد شد و استیضاح وزیر و ناپایداری مدیریت عالی را در آن بخش به دنبال داشت. در آن رخداد برخلاف قانون اعزام دانشجو، مصوب مجلس شورای اسلامی، با حذف آزمون ورودی و اکتفا به معرفی داوطلبان از سوی برخی منابع، عده‌ای -بعضاً با سوابق ضعیف تحصیلی- برای اعزام به خارج از کشور انتخاب شدند. چون جذب برخی از آنان به‌رغم حذف آزمون تنها با تجدیدنظر در شرایط حداقلی معدل‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد عملی بود لذا حتی رعایت ضوابط داخلی نیز نادیده گرفته شد. تأسفانگیزتر اینکه بعضی هم که برای ادامه تحصیل در خارج از کشور انتخاب شده بودند، بدون اقدام خاص دیگر یعنی کسب نمره زبان یا اخذ پذیرش بلافاصله موفق به ادامه تحصیل در داخل کشور شده بودند، آن‌هم در رشته‌هایی که به لحاظ منطقی و قانونی اعزام به خارج برای آن‌ها متصور نبود. این‌ها و اقدام‌های صوری دیگری از این دست که با دور زدن آزمون ورودی دوره‌های دکتری، تبدیل ادامه تحصیل از خارج به داخل صورت گرفته است، در کنار اصرار بر جذب دانش‌آموختگان فاقد صلاحیت‌های علمی و تنگ کردن دایره گزینش‌های عمومی اگرچه هدفی جز تسهیل و تثبیت مسیر خالص‌سازی دانشگاه نداشته و ندارد، اما امروز و آینده کیفیت را در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی با چالش‌های جدی روبرو ساخته و می‌سازد.

۳- بحران عدالت

عدالت آموزشی از مهم‌ترین مصادیق و زمینه‌های تحقق عدالت در جامعه است، اما شواهد و مصادیق مهمی نشان می‌دهند که اکنون این وجه از عدالت در حوزه دانشگاه با تهدیدهای جدی روبه‌رو شده است مهم‌ترین مؤلفه‌ها در این زمینه عبارت‌اند از:

یکم. بازتولید نابرابری طبقاتی

بر اساس اطلاعات رسمی منتشر شده^۸ درباره ساختار طبقاتی پذیرفته‌شدگان در دانشگاه، سهم مدارس و دهک‌های مختلف از رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کنکور به این شکل است که دهک‌های کم‌برخوردار یعنی دهک اول و دوم و سوم تنها ۲ درصد^۹ دارندگان رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ را تشکیل می‌دهند، در حالی که دهک‌های ۸، ۹ و ۱۰ یعنی داوطلبان متعلق به برخوردارترین گروه‌های اقتصادی ۸۰ درصد این داوطلبان را دربر می‌گیرند. در آماری جزئی‌تر، دهک اول یعنی داوطلبان متعلق به ضعیف‌ترین شرایط درآمدی تنها ۲ دهم درصد از داوطلبان با رتبه کمتر از ۳ هزار کنکور و دهک دهم به‌عنوان ثروتمندترین گروه جامعه ۴۸ درصد این داوطلبان را تشکیل می‌دهند. همچنین فارغ‌التحصیلان مدارس دولتی ۲۰۳ درصد و دانش‌آموزان مدارس غیردولتی ۸۰ درصد از دارندگان رتبه‌های زیر ۳ هزار کنکور بوده‌اند. در رشته‌های پزشکی و دندانپزشکی نیز تنها ۱۰۳ درصد از دهک اول درآمدی، یعنی ضعیف‌ترین قشر اقتصادی در این رشته‌ها پذیرفته شده‌اند، در حالی که میزان پذیرفته‌شدگان این رشته‌ها از میان داوطلبان متعلق به برخوردارترین دهک‌ها یعنی ۸ و ۹ و ۱۰، بالغ بر ۸۶ درصد بوده است.

دوم. تنوع‌زدایی از دانشگاه

سیاست بومی‌گزینی در آموزش عالی ایران به تأثیر از کمبود منابع و زیرساخت‌های آموزشی و اقتصادی و اجتماعی نهایتاً نتایج رضایت‌بخشی به دنبال نداشته است. در حالی که نگاه نخستین به

۸- اطلاعات منتشرشده از سوی یکی از اعضای شورایی انقلاب فرهنگی در سایت انتخاب که در آدرس <https://www.entekhab.ir/۰۰۳۴eY> در دسترس است

۹- این درصد برای رشته‌های پرطرفداری نظیر رشته برق در یکی از دانشگاه‌های تهران به سمت صفر میل می‌کند، حال آنکه سهم پذیرفته‌شدگان دهک‌های ۸ و ۹ و ۱۰ در همین رشته‌محل‌ها تا ۸۷ درصد هم می‌رسد.

این سیاست بر این اساس بود که دانشگاه‌های مناطق توسعه‌یافته‌تر بخشی از سهمیه دانشگاهی خود را به دانش‌آموزان مناطق محروم اختصاص دهند، این سیاست در رویکرد نهایی‌اش که در سال ۱۳۸۷ مصوب شد، زمینه‌ساز این گردید که هر دانش‌آموز برای برخورداری از سهمیه منطقه‌ای، در همان منطقه تحصیلات دوره متوسطه خود را بگذارند که در نتیجه از دسترسی به فضاهای آموزشی بهتر محروم بماند.

انتقاد به سیاست بومی‌گزینی البته دامنه گسترده‌تری نیز یافت. از جمله اینکه دانشجویانی که با استفاده از سهمیه منطقه‌ای پذیرفته شده‌اند، بایستی متعهد شوند حسب مورد یک یا دو برابر مدت تحصیل را در منطقه مورد نظر خدمت کنند که این الزام عملاً منجر به از دست رفتن ظرفیت اشتغال در سایر نقاط کشور می‌گردد.

علاوه بر این سیاست بومی‌گزینی در عمل حتی ناخواسته، منجر به گسترش و تشدید مسائل منطقه‌ای در دانشگاه‌ها و استان‌های متنوع قومی شده است. تمرکز و تجمع آموزشی غالب دانشجویان در استان‌ها و مناطق خود باعث شده است تا دانشجویان حضور و تجربه اندکی از زندگی در جهان زیست‌های دیگر و همزیستی در پرتو آگاهی بیشتر به تاریخ و فرهنگ و وضعیت اجتماعی سایر مناطق داشته باشند. به این ترتیب مسیر سیاست‌گذاری‌های بومی گاه جهتی مخالف فرآیند ملت‌سازی و تقویت وحدت ملی داشته باشد و به جای آن موجب رشد محلی‌گرایی شود، به خصوص که بومی‌گزینی در پذیرش دانشجو تنها به دانشگاه‌های دولتی محدود نمی‌شود بلکه همه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور را نیز در بر می‌گیرد.

سوم. نابرابری زنان در دسترسی به فرصت‌های آکادمیک

روند حضور زنان در آموزش عالی در ایران، در چهل سال گذشته با شیب ملایمی رو به افزایش بوده است، این افزایش در دهه هفتاد از نظر کمی چشمگیر بوده و در سطح دانشگاه‌های آزاد اسلامی، غیرانتفاعی و پیام نور نیز انعکاس داشته است. سهم زنان در ترکیب جنسیتی دانشجویی در دهه ۵۰ شمسی در حدود ۳۰ درصد برآورد شده که روند صعودی تحول آن پس از انقلاب در سال ۷۶ به ۴۲٪ و در سال ۸۴ به ۵۴٪ و در سال ۸۶ به ۵۸٪ درصد رسیده است.

شتاب تحولات جنسیتی موجب شد که شورایی انقلاب فرهنگی از سال ۸۶، سیاست‌های جدیدی برای توازن جنسیتی در پذیرش دانشجو تصویب کند که سهمیه‌بندی جنسیتی و بومی‌گزینی سپس تعیین سقف پنجاه درصدی پذیرش زنان از جمله آن‌ها بود که در عمل به کاهش سهم زنان در ورود به دانشگاه و دستیابی به آموزش عالی منجر شد. در اجرای این سیاست، میزان ورود زنان به دانشگاه در سال ۸۷ به ۵۱٪ کاهش یافت و از آغاز دهه ۹۰ نیز علی‌رغم رفع محدودیت‌های جنسیتی این روند نزولی ادامه یافت به‌گونه‌ای که در سال ۱۴۰۰، سهم دانشجویان دختر در ورود به دانشگاه به ۴۸٪ رسیده است. با این‌همه و به‌رغم محدودیت‌های ناشی از سهمیه‌بندی جنسیتی اکنون روند جدیدی از مشارکت زنان در آموزش عالی را شاهد هستیم به‌گونه‌ای که در سال ۱۴۰۲، سهم پذیرفته‌شدگان زن و مرد به ترتیب به ۶۱ درصد و ۳۹ درصد رسیده است.

نگاهی به روند حضور زنان در مقاطع مختلف تحصیلی بیانگر تغییرات جدی در کاهش شکاف جنسیتی در گذار چهار دهه گذشته است. به طوری که در سال ۱۳۵۷ سهم زنان در مقطع کارشناسی حدود ۳۳٪ بود که تا میانه دهه ۱۳۸۰ این روند به بیش از ۵۹ درصد افزایش یافت. در مقطع کارشناسی ارشد از شکاف جنسیتی ۵۰ درصدی در سال ۵۷ (۲۷٪ سهم زنان و ۷۳٪ سهم مردان)، کاسته شده و در سال ۱۴۰۰ سهم زنان به ۴۷٪ و سهم مردان به ۵۳٪ رسیده است. به همین ترتیب در مقطع دکترا از سهم ۲۲ درصدی زنان در سال ۱۳۵۷، در سال ۱۴۰۰ به ۴۵.۵٪ رسیده‌ایم. درحالی‌که دستاوردهای زنان در آموزش عالی ایران، انکارناپذیر است و روند رو به رشدی را نشان می‌دهد، اما چالش‌های جدی در این زمینه قابل مشاهده است.

مداخلات سیاستی غیرشفاف از جمله محدود کردن پذیرش دختران در نیمه دهه ۱۳۸۰ با سهمیه‌بندی جنسیتی و سپس تغییر آن به سقف پنجاه درصدی پذیرش نخستین چالش پیش روی تحصیلات عالی زنان بوده است. هرچند در دهه ۹۰ تلاش شد این وضعیت بهبود پیدا کند، اما همچنان زنان با سهم کمتر از ۵۰ درصد تا پایان دهه ۹۰ در آموزش عالی مشارکت داشتند، اینکه اکنون این روند تغییر یافته و زنان مشارکت بیشتری را نشان می‌دهند و در سال ۱۴۰۲، سهم زنان پذیرفته شده به ۶۱٪ و سهم مردان به ۳۹٪ رسیده از جمله شاخص‌های در خور توجه است.

دومین چالش، ناترازی در سهم زنان در رشته‌های فنی و مهندسی است که با سهم ۲۴ درصد خود را نشان می‌دهد. (این نسبت در گروه تحصیلی علوم انسانی به ۵۴ درصد می‌رسد). اهمیت موضوع از این منظر است که بازار کار تخصصی و اقتصاد امروز و آینده که بر محور فناوری و نوآوری می‌چرخد، نیازمند ورود هم‌تراز زنان به گروه‌های فنی و تخصصی است.

چالش سوم ناهم‌ترازی نرخ بیکاری زنان دانش‌آموخته دانشگاهی در قیاس با دانش‌آموختگان مرد است. بنا به آمارهای رسمی در مجموع سهم زنان دانش‌آموخته بیکار از کل بیکاران با مدرک دانشگاهی برابر با ۲۱٪ و سهم مردان ۱۲٪ است. وقتی این سهم در کل بیکاران کشور بررسی می‌شود، نرخ بیکاری دانش‌آموختگان مرد ۳۰.۵ درصد و برای زنان ۶۶.۳ درصد است. به عبارت دیگر زنان دانش‌آموخته، شدت بیکاری بالاتری را هم در بین دانش‌آموختگان بیکار و هم بین کل بیکاران کشور، تجربه می‌کنند و در نتیجه احساس محرومیت و طردشدگی در مسیر توسعه و مشارکت اقتصادی در بین آنان تشدید می‌شد. ذکر این نکته مهم است که این نرخ به معنای افراد جویای کار و علاقه‌مند به مشارکت اقتصادی است و تداوم این روند، بر انتخاب الگوهای مهاجرت دانش‌آموختگان تأثیر معناداری می‌گذارد و تمایل به مهاجرت را در بین آنان افزایش می‌دهد.

چالش چهارم در زمینه ناترازی در سهم زنان در دستیابی به مراتب علمی و مرجعیت علمی است. از مجموع اعضای هیأت علمی تمام‌وقت شاغل در مؤسسات آموزش عالی (۸۷۳۸۰ نفر)، سهم زنان در رتبه استادی ۱۵٪، در رتبه دانشیاری ۲۰٪ و در هر یک از مراتب استادیاری و مربی ۳۰٪ است. مقایسه سهم مراتب مختلف علمی نشان می‌دهد که ۶۰٪ زنان در موقعیت استادیاری و مربی هستند و این به معنای طولانی بودن مسیر ارتقا برای آنان است. به عبارت دیگر محدود بودن سهم زنان در موقعیت استادی، به مفهوم پایین بودن میزان اثرگذاری آنان در ساحت تولید علم و دانش تخصصی و مرجعیت علمی و نتیجتاً بازتولید نابرابری در حوزه علم و فناوری است.

چالش پنجم نابرابری مدیریتی زنان در آموزش عالی است که وابستگی زیادی به رتبه علمی آنان دارد. از آنجا که حضور در برخی از موقعیت‌های سطوح بالای مدیریتی در آموزش عالی نیازمند

برخورداری از مراتبی همچون دانشیاری و استادی است، بنابراین به دلیل سهم کمتر زنان در این مراتب، آنان امکان کمتری برای حضور در موقعیت‌های عالی مدیریتی داشته و دارند.

چهارم. سهمیه‌های نامتعارف و تغییر ساختار دانشگاه

حمایت از شایستگی که در دوران جنگ تحمیلی، با شرکت در جبهه‌ها، از تحصیل یا ادامه آن محروم شده بودند یک نیاز ملی بود که باید سازوکارهای مناسب خود را در آن دوران پیدا می‌کرد. این ضرورت و نیاز موجب شد که با وضع قانون ایجاد تسهیلات برای ورود رزمندگان به دانشگاه امتیازاتی برای ورود آسان‌تر شایستگان در حال نبرد به دانشگاه‌ها، شکل بگیرد؛ با پایان جنگ این رویه موقت دوران جنگ، تدریجاً به وضع سهمیه‌های متنوع و دائمی در دوران صلح، برای مأموران نظامی و انتظامی و امنیتی و فرزندان و خانواده آنان بدل شد و روندی فزاینده در پیش گرفت. درعین حال تا مدت‌ها، سهمیه رزمندگان به دوره‌های کارشناسی دانشگاه‌ها محدود بود و گزینش دانشجو برای دوره‌های تحصیلات تکمیلی غالباً سازوکاری علمی داشت. اما از نیمه دوم دهه ۱۳۸۰ که سیاست‌های خاص و جهت‌دار بر دانشگاه حاکم شد، باور به ضرورت واگذاری کرسی‌های دانشگاهی به افراد مورد قبول از نظر سیاسی و امنیتی مسیر گزینش‌ها را به صورت مشهودی تغییر داد. این روند باعث شد که مسئله سهمیه‌ها به صورت گسترده به تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌ها تسری پیدا کند و عملاً توصیه‌ها و رابطه‌های سازمان‌یافته، جایگزین گزینش‌های با ضابطه بشود. در این فرآیند رویکردی غالب شد که بیش از هر زمان پس از انقلاب قائل به اولویت، تعهد و وابستگی سیاسی و ایدئولوژیک دانشگاهیان و دانشجویان نسبت به دانش و تخصص آنان بود، البته مصالح و منافع شخصی و سازمانی و جناحی نیز در ذیل این اولویت‌گذاری خود را نشان می‌داد. ادامه این شرایط به جایی رسید که در آغاز دهه ۹۰ گاه تا ۴۰ درصد میزان پذیرش دانشجو در مهم‌ترین مراکز دانشگاهی و علمی کشور و حتی در مقاطع تحصیلات تکمیلی، به پذیرش سهمیه‌های مختلف اختصاص یافت. وضعیتی که از یک‌سو با محروم شدن بسیاری از جوانان ایرانی در ورود به دانشگاه همراه بود و از سوی دیگر به احساس بی‌عدالتی و تبعیض آموزشی را در جامعه ایجاد و تقویت می‌کرد.

پنجم. نابرابری‌های علمی در حوزه علوم پزشکی

علاوه بر صور مختلفی از بی‌عدالتی در دسترس به آموزش و دانش که در سطح عموم حوزه‌ها و رشته‌های دانشگاهی به چشم می‌خورد، اکنون حوزه علوم پزشکی با چالش‌های خاص و جدیدی روبه‌رو شده است. این چالش‌ها از آن‌رو که در پی دستاوردها و حتی جهش‌های علمی این بخش پس از انقلاب و در دوران دفاع مقدس به وجود آمده حائز اهمیت ویژه است

- نخستین چالش در این زمینه گرایش بخش اعظم داوطلبان کنکور به رشته‌های دکتری علوم پزشکی است که توزیع متعادل و معمول داوطلبان آموزش عالی را بین رشته‌های مختلف علمی متفاوت کرده و لذا نیازمند اعمال صریح عدالت آموزشی شده است. این در حالی است که سهمیه‌بندی‌های غیرمنصفانه در پذیرش دانشجوی و دستیار، افزایش یافته و موجب تنزل شدید مؤلفه‌های اساسی عدالت آموزشی و کاهش انگیزه تحصیلی برای داوطلبان و دانشجویان کشور گردیده است تا حدی که داوطلبان مستعد و توانمند آزاد و غیربرخوردار از سهمیه را به شدت نگران پذیرفته نشدن در یکی از دانشکده‌های پزشکی مورد نظر خود کرده است. امروز نسبت‌های ناعادلانه سهمیه‌ها در حدی است که امکان پذیرش داوطلب آزاد مستعد و توانمند و بدون سهمیه با رتبه دو رقمی کنکور در یکی از دانشکده‌های پزشکی تهران محل تردید شده است.

- چالش دوم اعمال فشار بیش‌ازحد به دانشجویان و دانش‌آموختگان رشته‌های گروه پزشکی به صور مختلف، از جمله طرح خدمت نیروی انسانی است. این طرح اکنون از جمله عوامل اصلی ترک تحصیل در مقاطع بالاتر و عدم شرکت در دوره‌های تخصصی به شمار می‌آید و موجب گسترش بحران‌های روحی و در موارد متعددی مهاجرت دانش‌آموختگان شده است. شدت این قبیل مسائل به حدی است که اخیراً بسیاری از رشته‌های آموزشی تخصصی و فوق‌تخصصی پزشکی به دلیل نبود داوطلب تحصیل در معرض تعطیلی یا تهدید جدی در آینده نزدیک قرار گرفته‌اند، اعمال بازنشستگی‌های نسنجیده و لغو قرارداد یا اخراج پزشکان مبرز نیز

مزید بر این مسائل بوده بعضی از رشته‌های تخصصی را به مرز انحلال و تعطیلی کشانده است.

- چالش سوم قدرناشناسی از خدمات پزشکان و کادر بهداشتی و درمانی و بی‌توجهی به معیشت آن‌هاست که زمینه را برای افزایش مهاجرت دانش‌آموختگان جوان و حتی اعضای هیأت علمی گروه پزشکی، تا حد دو برابر نسبت به دو سال قبل فراهم کرده است. این مسأله خسارت‌های غیرقابل جبرانی را به سرمایه انسانی بخش سلامت و بهداشت و درمان مردم وارد کرده است و زیان‌های آتی آن برای توسعه علمی و فرسایش منابع انسانی به مراتب بیشتر است.

چالش پنجم ورود و مداخله غیرکارشناسانه شورایی انقلابی فرهنگی به امر پذیرش دانشجوی پزشکی است. که اعتراض نهادها و اجتماعات علمی مستقل را به دنبال داشته است. اخیراً این شورا بدون توجه به تعداد اعضای هیأت علمی یا ضرورت تأمین امکانات، افزایش تخت‌های بیمارستان‌های آموزشی و آزمایشگاه‌های لازم و تدارک بودجه‌های ضروری آموزشی و پژوهشی، فرآیندهای حساس تربیت پزشک و کیفیت کادر درمان مصوبه‌ای برای افزایش پذیرش دانشجو را اعلام کرده است که آینده دانش و تخصص پزشکی را در معرض تهدید جدی قرار می‌دهد.

۴- بحران ارتباطات جهانی دانشگاه

نهاد علم و طبیعتاً دانشگاه نمی‌تواند دور از سرشت جهانی علم و ارتباطات پویا و گسترش‌یابنده علمی با جهان به حیات مؤثر علمی خود ادامه دهد. اکنون برخی عوامل اجتناب‌پذیر و اجتناب‌ناپذیر در مسیر تحقق این ضرورت در ایران عملاً به موانع جدی تبدیل شده‌اند و حتی وضعیتی بحرانی به وجود آورده‌اند مهم‌ترین مؤلفه‌ها و شاخص‌های تأثیرگذار در این زمینه از این قرارند:

یکم. گسست از سرشت جهانی علم

نهادهای علمی ایران چه در صورت‌بندی‌های تاریخی اعم از کتابخانه‌ها و رصدخانه‌ها و مراکز درمانی تا مراکز آموزشی نظیر جندی‌شاپور و چه در صورت‌بندی‌های مدرن دانشگاهی نظیر دارالفنون و دانشگاه‌های جدید به انحاء مختلف سرشت جهانی داشته و نهادهایی فراتر از مرزهای ملی بوده‌اند. دانشمندان ایرانی هم از ابونصر فارابی و ابوریحان بیرونی در قرون چهارم و پنجم هجری تا دانشمندان ایرانی و ایرانی‌تبار معاصر خارج از مرزهای جغرافیایی مشغول به آموزش و پژوهش بوده‌اند. استادان دانشجویان ایرانی نیز در داخل و خارج امکان حضور در چرخه بین‌المللی علم را داشته‌اند. اکنون این روند هم به لحاظ غلبه دیدگاه‌ها و سیاست‌های تهدیدانگار و بیگانه‌هراس و هم به لحاظ پیدایش محدودیت در ارتباطات علمی بین‌المللی به‌ویژه از نیمه دوم دهه هشتاد دچار اختلال شده است. از یک‌سو حساسیت‌های سیاسی و امنیتی برای تحصیل، ارتباط و اشتغال استادان و دانشجویان در خارج از کشور افزایش یافته است و از سوی دیگر مراکز سرآمد علمی در جهان برای ورود و حضور آنان محدودیت‌هایی ایجاد کرده‌اند. در واقع توجه به دغدغه‌های واقعی امنیتی و اطلاعاتی، که در جای خود ضرورت دارد اکنون اولویت توجه به سرشت جهانی علم و لزوم استفاده از ظرفیت علمی استادان و محققان و دانشجویان ایرانی را مختل کرده است. این مسأله حداقل دو چالش عمده را به دنبال داشته است. نخست ناتوانی در استفاده از سرمایه علمی ایرانیان خارج از کشور و دوم تأثیرگذاری حساسیت‌ها و محدودیت‌های سیاسی و امنیتی بر آموزش و تحقیق به‌گونه‌ای که در داخل کشور حوزه علوم انسانی و اجتماعی و در خارج حوزه‌های پیشرفته علوم، میدان اصلی این حساسیت‌ها و محدودیت‌ها شده‌اند.

دوم. اختلال در ارتباطات علمی بین‌المللی

ارتقای نهادی ارتباطات علمی بین‌المللی از جمله آثار مستقیم جهانی شدن علم است. این رویکرد در ایران پیش از انقلاب در قالب همکاری‌های بین دانشگاهی و تأسیس نهادها و شبکه‌های مشترک و بین‌المللی آموزشی و پژوهشی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های نهادهای جهانی مثل یونسکو پیش رفت،

در سال‌های پس از انقلاب نیز به‌ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی، ادامه این راهبرد برای توسعه علمی و دانشگاهی ایران فرصت‌ساز شد. اما در دو دهه اخیر که زمان حیاتی برای توسعه ملی ایران بود و کشور بیش از هر زمانی به بهره‌مندی از تحولات علمی، صنعتی و تخصصی کشورهای پیشرفته و تجربیات جدید نهادهای آموزشی و پژوهشی جهانی به‌طور رسمی نیاز داشته، از پیشبرد این ضرورت به‌صورت نهادی و پایدار بازمانده و بیشتر متکی بر فرصت‌های گذرا و شخصی استادان و دانشجویان شده است. به‌موازات این عقب‌ماندگی، کشورهای منطقه با پرداختن به‌موقع به مسأله ارتباطات علمی بین‌المللی پیشرفت‌های چشمگیری در انتقال دانش‌های پیشرفته و روزآمد شدن دانشگاه‌های خود داشته‌اند.

سوم. عقب‌ماندگی در استفاده از ظرفیت‌های جدید و فرصت‌های مجازی

ارتباطات علم

امروز در شرایطی که دانشگاه‌های کوچک و بزرگ منطقه و جهان توانسته‌اند با سرعت خود را با تحولات عرصه دیجیتال و هوش مصنوعی و کلان‌داده‌ها و رهاوردهای انقلاب‌های صنعتی چهارم و پنجم هماهنگ کنند و از آن‌ها بهره‌گیرند، دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی ایرانی درگیر سیاست‌های فیلترینگ و کندی اینترنت و اختلال در دسترسی به ارتباطات جهانی علم بوده و هستند. این محدودیت‌ها که هم از طریق ضعف زیرساخت‌های فنی و هم از راه وضع مقررات و شیوه‌نامه‌های محدودکننده بر استادان و محققان و دانشجویان تحمیل می‌شود، غالباً کنشگران دانشگاهی را معترض و منفعل کرده و عملاً آنان را از ورود مؤثر به شبکه جهانی تولید و گردش دانش و اطلاعات حتی در صورت مجازی محروم کرده است.

چهارم. ناکارآمدی بین‌المللی‌سازی آموزش عالی ایران

از آنجا که دانشگاه نهادی جهانی است، لذا نیازمند بین‌المللی شدن آموزش عالی است. غالب دانشگاه‌های دنیا به شکل‌های مختلفی برای تحقق این ضرورت برنامه داشته و دارند و دولت‌ها را ملزم به همکاری برای اجرای آن کرده و می‌کنند. اما امروز در ایران، برنامه بین‌المللی‌سازی آموزش

عالی بیشتر با نگاهی بوروکراتیک و کوتاه همراه شده و عمدتاً در سطح تجاری‌سازی آموزش و پژوهش، بازاریابی برای تولیدات آن‌ها و رقابت برای جذب دانشجویان برخوردار به‌منظور درآمدزایی و جبران کسری بودجه، و نیز ارتقای رتبه‌بندی ملی و بین‌المللی دانشگاه متوقف مانده است. این نخستین چالش در بین‌المللی‌سازی آموزش عالی ایران است.

چالش دوم تمرکز بیشتر اقدامات بین‌المللی دانشگاه‌ها بر جذب سیاسی و ایدئولوژیک دانشجویان از کشورهای منطقه و مسلمان است اولییتی که مزیت‌های نسبی علمی، فرهنگی و زبانی را تحت‌الشعاع قرار داده و عملاً حوزه تمدنی ایرانی و زبان فارسی را در این زمینه دربر نگرفته است. علاوه بر این یکی از مهم‌ترین فرصت‌های بین‌المللی‌سازی، توسعه زیرساخت‌ها و منابع آموزشی و پژوهشی و روزآمد کردن اهداف، مأموریت‌ها، ساختارها و فرآیندهای علمی و اجرایی برای بهره‌وری حداکثری است. متأسفانه به‌روزشدن برنامه‌های درسی یا ایدئولوژیک شدن آن‌ها ناکارآمدی نظام‌های تدریس و ارزیابی کیفیت، فراگیر نبودن آموزش به زبان‌های دیگر، تنگنای تجهیزات و مواد آزمایشگاهی، غلبه معیارهای ایدئولوژیک و سیاسی در پذیرش دانشجویان و وجود محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی به‌ویژه برای دختران دانشجوی، کیفیت نامناسب خوابگاه‌ها و تسهیلات رفاهی و تغذیه و کاستی‌هایی از این دست سبب شده است که دانشجویان غیر ایرانی حتی از کشورهای توسعه‌نیافته و با استانداردهای تحصیلی پایین‌تر از آموزش عالی ایران، به تحصیل در ایران بی‌ رغبتی نشان دهند.

چالش سوم موضوع غفلت از فرصت ایجاد کنسرسیوم‌های پژوهشی برای توسعه دانش تخصصی و رقابت در عرصه جهانی است. این ضرورت به دلیل عدم تخصیص بودجه در بخش‌های فنی و مهندسی و علوم پایه، در کنار سوءظن‌های امنیتی نسبت به حوزه علوم انسانی و همچنین تشدید تحریم‌های بین‌المللی، به‌درستی پیش نرفته باعث انزوای ایران در این حوزه‌های آکادمیک شده است.

چالش چهارم محدودیت بین‌المللی‌شدن دانشگاه به نهادهای خاص در ساختار آموزشی ایران مثل جامعة المصطفی و جامعة الزهرا و برخی مراکز آموزشی مشابه است که هویتی با اهداف عقیدتی

و سیاسی یافته‌اند. در اثر این محدودیت طبیعتاً دانشگاه‌های دیگر از فرصت سرمایه‌گذاری متناسب علمی و بین‌المللی بازمانده و از حضور جدی در رقابت‌های توسعه علم و فناوری در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی محروم می‌شوند.

چالش پنجم پایین بودن نسبی رتبه‌بندی علمی دانشگاه‌های ایران در تراز بین‌المللی است. امروز حتی رتبه‌های علمی دانشگاه‌های برتر ایران در قیاس با دانشگاه‌های معتبر منطقه‌ای، آسیایی و جهانی مناسب نیست و طبیعتاً این عقب‌ماندگی در رتبه‌بندی سهم ایران را در بین‌المللی‌سازی علم کاهش می‌دهد.

پنجم. تأثیرگذاری تحریم‌ها

اگرچه ایران از دوران ملی شدن صنعت نفت با مسأله تحریم درگیر بوده است اما تا اواسط دهه ۱۳۸۰ دامنه این تحریم‌ها و آثار آن به دانشگاه و نظام آموزش عالی نرسیده بود. حتی در دوران تصرف سفارت آمریکا در ایران توسط دانشجویان پیرو خط امام که باعث اعمال تحریم‌هایی شد، این تحریم‌ها نظام آموزشی عالی را درگیر نکرد و به آن آسیبی وارد نساخت. تا این‌که در جریان برآمدن دولت هشتم به‌رغم همه سیاست‌های حمایتی نظام از آن دولت، با اعلام برخی مواضع سیاسی و تأکید رسمی بر برنامه‌ها و زیرساخت‌های هسته‌ای ایران امواج جدیدی از تحریم‌ها شکل گرفت که این بار بیشتر از هر جا دامن‌گیر دانشگاه شد. وقتی پرونده ایران در تاریخ هجدهم اسفند ۱۳۸۴ از سوی شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت ارجاع گردید، به وضع تحریم‌های بین‌المللی انجامید و افزون بر آن اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا، کانادا، ژاپن، و کره جنوبی هم شکل‌های مختلفی از تحریم را عملی کردند. از آنجا که بخش مهمی از فرآیند توسعه انرژی هسته‌ای متضمن فعالیت‌های علمی و دانشگاهی بود، این دور از تحریم‌ها دانشگاه را به‌طور خاص شامل شد و به این اعتبار به تدریج شاهد اخراج بسیاری از دانشجویان و استادان ایرانی شاغل در دانشگاه‌های خارجی شدیم و دانشگاه‌ها و دانشگاهیان ایرانی هم امکان ارتباط با محافل علمی را در سطح جهانی را از دست دادند.

در واقع موج جدید تحریم‌ها به شکل‌های پیچیده‌ای بر نظام آموزش عالی اثر گذاشت. از یک طرف تحریم‌های جامع بانکی امکان شکل‌گیری هر نوع همکاری‌های میان دانشگاهی در سطوح کلان و خرد را سلب کرد و از طرف دیگر تحریم‌های اختصاصی علمی و دانشگاهی فضا را برای توسعه آموزش و پژوهش مسدود کرد^{۱۰}. حتی پس از موفقیت‌های سیاسی به دست آمده در رفع تحریم‌ها، با تغییر دولت در آمریکا و اعمال دور جدید تحریم‌ها، برخی دانشگاه‌های ایران توسط برخی کشورها به دلیل فعالیت علمی در عرصه انرژی هسته‌ای تحریم شدند.

البته بخش مهمی از تأثیر تحریم‌ها بر نظام آموزش عالی و توسعه علمی کشور به این خاطر نیز بود که تصور تقویت خودکفایی با نوعی استقبال داخلی همراه گردید. در واقع حاکمیت سیاسی از دانشگاه انتظار داشت که در شرایط تحریمی بیشتر کار کند و خلاقیت داشته باشد، این در حالی است که سرشت جهانی علم و نیز وابستگی توسعه علمی به تجهیزات پیشرفته دو عاملی بوده و هستند که پیشرفت را در شرایط تحریم و انزوای بین‌المللی دشوار و حتی غیرممکن می‌سازند. به این سبب نظام آموزش عالی و نظام سلامت دو نهاد مهمی بوده و هستند که به خاطر ضرورت ارتباط و تبادل تجربه و محصولات علمی، آسیب‌های شدیدی از تحریم‌ها دیدند و می‌بینند. عدم دسترسی مراکز درمانی به تجهیزات، دانش جدید و داروهای خاص و رنج فراوان بیماران شاهدهی بر این آسیب‌پذیری‌هاست. در زمینه آموزش عالی و نظام دانشگاهی اگرچه همه رنج‌ها و دردها آشکار و ملموس نیست اما با محدودیت کارکرد نهادها و مراکز آموزشی و پژوهشی و فرسایش منابع علمی و خروج نخبگان عمق و دامنه فاجعه را باید بیشتر دید.

۱۰- برای مثال، چون ابررایانه‌های قوی‌تر از ۱۹۰ میلیارد کارکرد در ثانیه به‌عنوان کالاهایی راهبردی محسوب شدند، فروش آن‌ها به ایران مشمول قوانین تحریم گردید. به همین ترتیب ژنراتور اکسیژن، پمپ‌هایی با نرخ جریان بیش از ۱ لیتر/ثانیه، بسیاری از تجهیزات تصویربرداری پزشکی، فریزرهایی با قابلیت رسیدن به دمای منفی ۸۰ درجه سانتیگراد نیز در این دایره تحریم قرار گرفته و بدیهی است که هرکدام از این موارد به تعطیلی یا دشواری در عملکرد چندین واحد دانشگاهی منجر شد.

۵- بحران حکمرانی علم و دانشگاه

شیوهٔ رایج مدیریت دانشگاه‌ها و حکمرانی بر نهاد علم و نظام آموزش عالی، تحقیقات و فناوری امروز با چالش‌های عمده روبه‌رو بوده و در برخی موارد به وضعیت بحرانی رسیده است. این وضعیت محصول رویکردها و سیاست‌های نادرست معطوف به توسعهٔ علمی و نهادها و مؤلفه‌های پیش‌برنده آن است. مهم‌ترین مؤلفه‌ها و مصادیق این وضع در شرایط کنونی از این قرار است:

اول. مستعمراتی شدن نهاد علم و دانشگاه

از آنجا که نهاد علم و دانشگاه در ایران عملاً به قلمرو مستعمراتی حکومت تبدیل شده است، در نتیجه ما با پدیدهٔ «دانش معطل» یا حتی «دانش مقفل» دست‌به‌گریبان شده‌ایم. یعنی در ایران اگرچه قابلیت‌های خلق و ارائهٔ دانش وجود دارد، اما نهادهای حاکمیتی زمینه‌های بهره‌گیری از آن را محدود کرده و کارکرد علم را عملاً معطل ساخته‌اند. گاه حتی انواع سازوکارهای پیدا و پنهان به جریان دانش انتقادی در ایران قفل و بست می‌زنند یا به تسخیر خود درمی‌آورند و این نیز تحقق «دانش مُسَخَّر» است. این وضعیت به گسترش شکاف میان سیاست‌های ایدئولوژیک حکومت و جامعهٔ دانش‌آموخته منجر شده و پیامدهای خود را نشان می‌دهد. از نظر کمی وضع علم و آموزش در ایران به سطحی از رشد رسیده که از چهار دیواری دانشگاه‌ها بیرون زده است. امروز جامعهٔ ایرانی با ۱۴ میلیون نفر تحصیل‌کرده دانشگاهی و بیش از ۳ میلیون دانشجو، از جمله انبوه دانشجویان تحصیلات تکمیلی، و اصولاً انباشت سرمایه انسانی در کشور (با شاخص ۶۰ درصدی) عملاً به یک جامعهٔ دانشگاهی و دانش‌گرا تبدیل شده و نگاه علمی و زبان علمی را در جامعه گسترش داده است. در همین وضعیت نظام حکمرانی و بخش‌های بزرگ و قدرتمند آن این‌گونه با جامعهٔ دانشگاهی شده بیگانه‌اند. این بینش و رفتار حکومتی و رسمی با نخبگان مستقل علمی را در برابر اصناف و گروه‌های اجتماعی دیگر و با پزشکان و پرستاران و معلمان و هنرمندان و متفکران نیز می‌توان دید. بر این اساس شکاف عمیقی میان نهادهای حاکمیتی و بخش بزرگی از جامعه که بافت فکری و طرز نگاه و سبک زندگی آنان گرایش به علم مدرن دارد، پدید آمده است. یعنی در حالی که رویکرد نخبگانی و نیاز

جامعه به‌سوی نگرش‌ها و شیوه‌های علمی رفته است، حکومت به‌جای آن، بیشتر می‌خواهد با سیاست‌های ایدئولوژیک و مشی سیاسی غیرعلمی کشور را اداره و مسائل جامعه را حل کند.

دوم. غلبه شبه‌علم بر علم

رشد و حتی جایگزینی گفتمان‌های شبه‌علم و ضدعلم به‌جای گفتمان‌های علمی، چالش بزرگ جامعه علمی، نظام اجرایی و کل جامعه است. چالشی که امروز زمینه‌ساز معرفت‌زدایی از نهاد دانشگاه شده و آن را تا حد زیادی از کارکرد بنیادینش که تولید دانش است، دور کرده است. این موضوع غالب حوزه‌های علم و به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی را در بر گرفته است. اکنون «حجیت علم» با مداخله‌های متعدد نهادهای غیرمرتبط و سیطره بینش‌های غیرتخصصی و عوام‌زده بر رسانه ملی و بسیاری از تریبون‌های رسمی و غیررسمی و نهادهای حاکمیتی، نقش و تا حد زیادی جایگاه مؤثر خود را از دست داده است.

علاوه بر آن که در حوزه علوم انسانی و اجتماعی به نام اسلامی‌کردن و حتی بومی‌کردن از موازین و پروتکل‌های علمی عبور می‌شود، در حوزه‌هایی مثل پزشکی که مستقیماً با جان و سلامت انسان سروکار دارد، جایگزین‌هایی نظیر بازگشت به «طب اسلامی» بدون توجه به مبانی و لوازم علمی و پژوهشی آن مطرح شده و می‌شود، چنانکه جریان‌های پر قدرتی به‌خصوص در دوره همه‌گیری کرونا، آشکارا به مقابله با برون‌داد علم در مواجهه با بحران پاندمی جهانی پرداختند. نتیجه غلبه این نگرش در درون لایه‌های تصمیم‌گیر کشور نه‌تنها موجب تضعیف روند معرفت و تفکر علمی و توسعه علمی کشور بوده و هست، بلکه در سطوح وسیعی به‌ویژه در میان نخبگان و جوانان سبب تضعیف دین‌باوری و نقش عقلانی دین شده است.

سوم. مدیریت سیاست‌زده در دانشگاه

علاوه بر سیاست‌زدگی و روزمرگی غالب بر حوزه‌های کلان توسعه علمی و تمایل به تبعیت محض نهاد علم از نهاد قدرت، دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی نیز عمدتاً درگیر دنباله‌روی از سیاست‌های روزمره و مدیریت‌هایی هستند که تغییر ساختار علمی دانشگاه را هدف سیاسی خود قرار داده‌اند. در این

جهت حتی نهادها و سازوکارهای درونی دانشگاه هم به نفع این سیاست‌زدگی و روزمرگی تغییر کرده‌اند، چنانکه دو نهاد مهم «هیأت امانا» و «هیأت ممیزه» که تأسیس آن‌ها با هدف دفاع از استقلال دانشگاه و آزادی علمی صورت گرفته است، اکنون در جهت همان اغراض سیاسی تغییر ساختار داده و از محتوای نخستین خود دور شده‌اند.

چهارم. سرمایه‌گذاری نامتناسب در پژوهش

موضوع کاهش اعتبارات پژوهشی که معمولاً با شاخص درصد بودجه پژوهش از تولید ناخالص داخلی سنجیده می‌شود نیز از چالش‌های جدی حکمرانی در توسعه علمی کشور است. این شاخص در بهترین وضعیت در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ به حدود ۰.۸ درصد رسیده بود، اما اکنون تا حد نصف این رقم سقوط کرده است. علاوه بر این، تعداد مؤسسات اختصاص‌دهنده بودجه پژوهشی مانند صندوق حمایت از پژوهشگران، مؤسسه ملی توسعه تحقیقات علوم پزشکی (نیماد) و صندوق نوآوری و شکوفایی اندک است و خود آن‌ها نیز با مشکل جدی کمبود اعتبارات مواجه هستند.

یکی دیگر از پیشران‌های توسعه پژوهش در جهان نیز توسعه اقتصادی و صنعتی کشورهاست که محرک نظام تقاضای علم و فناوری است. عقب‌ماندگی تاریخی توسعه صنعتی در ایران و اتکای بیشتر آن بر واردات دانش و پس از آن اثرگذاری تحریم‌ها بر اقتصاد کشور، نظام علم و فناوری را با رکود مواجه کرده است. نظام پژوهش دانشگاهی، در حال حاضر یک نظام عرضه‌محور است، بدون آنکه تقاضای نابی از سمت بازار وجود داشته باشد. این وضع امروز به شکاف میان عرضه و تقاضای علم و تحقیقات و فناوری دامن زده است.

نتیجه اینکه حاصل مجموع این سیاست‌های حاکمیتی اختصاص اعتبارات پژوهشی در حدی است که حتی در ۲۰ دانشگاه اصلی و پیشروی کشور نمی‌تواند پاسخگوی هزینه‌های تأمین تجهیزات و مواد مصرفی تحقیق و انجام مأموریت‌های آموزشی در دوره‌های دکتری و کارشناسی ارشد باشد، فراتر از پژوهش در حال حاضر کل اعتبارات سالانه تخصیص‌یافته به مجموعه آموزش عالی کشور

کمی بیش از یک میلیارد دلار است که مقایسه آن با بودجه سالانه ۶ میلیارد دلاری یک دانشگاه مثل دانشگاه هاروارد عمق مسأله خود را نشان می‌دهد.

پنجم. غیبت دانشگاه از چرخه فناوری

ضرورت همگرایی توسعه علمی، پژوهش و فناوری در جهان و تجربه تجدید ساختار مدیریت این بخش در سال ۱۳۷۶ فرصت‌هایی را برای تحقق آن پیش روی کشور قرار داد. در این فضا، اتخاذ سیاست توسعه صنایع پیشرفته نیز موجب شد که نهادهای توسعه‌ای مانند سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران با وقوف به نقش مهم و جدید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در جهت توسعه فرآیند نوآوری و اقتصاد دانش‌بنیان قدم بردارند و نسبت به ایجاد مراکز توسعه کسب‌وکارهای دانش‌بنیان در دانشگاه‌ها اقدام کنند این یعنی مشارکت بخش سرمایه‌گذاری صنعتی در فرآیند تبدیل دانش به فناوری و کمک به ورود محصولات دانش‌بنیان به چرخه اقتصاد کشور که چشم‌انداز امیدبخشی را به وجود آورد، هم‌زمانی این سیاست با اقدام وزارت علوم در ایجاد پارک‌های علم و فناوری در کنار دانشگاه‌ها، اعضای هیأت علمی را هم به ادامه فرآیند توسعه علمی و توسعه فناوری‌های مبتنی بر آن ترغیب کرد. بعد از این دوره با تأسیس و توسعه ساختار جدیدی با عنوان معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، مأموریت‌های فناورانه عملاً از وزارت علوم و تحقیقات و فناوری منتزع و به نهاد جدید محول شد و صندوق حمایت از پژوهشگران نیز ذیل آن معاونت قرار گرفت. با انتقال منابع مالی پژوهش و فناوری به صندوق‌ها و ستادهای گوناگون معاونت علمی و فناوری نه تنها شورای علوم و تحقیقات کشور که بر اساس قانون وزارت علوم و تحقیقات شکل گرفته بود تضعیف شد، بلکه توان عملیاتی وزارت علوم، برای پشتیبانی از پروژه‌های فناورانه و توسعه پارک‌های علمی و فناوری نیز کاهش یافت. این اقدام موجب چندگانگی و شکل‌گیری فعالیت‌های موازی در راهبری زیست بوم فناوری یعنی علم و آموزش و پژوهش شد، به گونه‌ای که تعیین مسئول اصلی پیشبرد فرآیند توسعه نوآوری کشور را عملاً در معرض ابهام و چندگانگی قرار داد و با توجه به مداخله پر دامنه نهادهای دیگر به‌ویژه شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت نظام،

سازمان برنامه‌بودجه و نهادهای تقنینی و اجرایی دیگر شرایط پیش‌رو را به‌شدت پیچیده و غیرقابل مدیریت کرد.

تنزل ساختار اداری مدیریت فناوری در پیوند با علوم و تحقیقات در سال ۱۳۸۹ با ابلاغ قانون حمایت از شرکت‌های دانش‌بنیان به معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری، به‌جای ابلاغ به وزارت علوم، نقش محوری وزارت علوم را در زیست‌بوم فناوری کشور به حداقل رساند. درحالی‌که قانون این زیست‌بوم باید در دانشگاه باشد و «مراکز رشد و نوآوری» در دانشگاه‌ها پا بگیرند و از آنجا بر اساس فرایندها و سازوکارهای طبیعی به شکوفایی برسند؛ امروز گسیختگی در چرخه آموزش، پژوهش و فناوری و تقدم اولویت‌های قدرت سیاسی بر سرشت این ارتباط عملاً به عدم انسجام رفتار نهادهای حاکمیتی در زمینه‌های مرتبط با پژوهش و فناوری و آشفتگی در وضع و اجرای قوانین مالی و اداری و پژوهشی و فناورانه شده است که نتیجه آن عملاً تضعیف نقش نهادی دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در ورود به چرخه فناوری است.

ششم. ناکارآمدی اقتصاد آموزش عالی

اقتصاد حوزه علوم، تحقیقات و فناوری امروز وضعیتی مخاطره‌آمیز دارد. در واقع اقتصاد دانشگاه و دخل و خرج آن نه‌تنها به سمت منطقی کردن و اصولی شدن جلو نرفته بلکه چالش‌های جدیدی روبه‌رو شده است.

اکنون جدا از سهم اندک آموزش عالی از بودجه عمومی کشور، نحوه مدیریت هزینه‌ها در این مراکز با مسائل و تنگنای در خورد توجهی مواجه است. اختصاص ۸۶ درصد بودجه مصوب (و در عمل بیش از ۹۰ درصد) از اعتبار هزینه‌ای به پرداخت‌های پرسنلی، وابستگی جدی هزینه‌ها به اعتبارات عمومی کشور و سهم غیرقابل توجه درآمدهای اختصاصی در بودجه دانشگاه‌ها (حدود ۲۶ درصد) از علائم و عوامل بروز بحران ریشه‌دار اداره مالی این مراکز است.

تورم مزمن و فزاینده موجود، ناترازی ورودی و خروجی مالی را بیش‌ازپیش نشانه رفته است. برای نمونه، اعتبار پیش‌بینی‌شده برای یارانه تغذیه دانشجویی با افزایش تصاعدی قیمت‌ها، از حدود ۸ درصد اعتبارات کل دانشگاه‌ها به ۲۰ درصد اعتبارات هزینه‌ای در سال جاری رسیده است. به‌طورکلی

سیاست‌های رفاهی و خدمات پشتیبانی در دانشگاه‌ها کماکان از سردرگمی و بی‌هدفی رنج می‌برد و هر سال وزن اجرای این برنامه‌ها بیش از رشد اعتبارات عمومی این مراکز است و در صورت فقدان درآمدهای اختصاصی، تأمین بار مالی این وظایف امکان‌پذیر نیست.

اعتبارات حوزه پژوهش و فناوری نیز چنانکه پیش‌تر آمد، علاوه بر عدم تحقق مداوم اهداف برنامه‌های توسعه در اختصاص درصد لازم از GDP، دچار پراکندگی مضاعف نسبت به سایر بخش‌ها شده است. تقسیم اعتبارات محدود پژوهش و فناوری در حوزه‌های مختلف داخل و بیرون وزارت علوم و دانشگاه‌ها و عدم راهبری شورایی عالی علوم، تحقیقات و فناوری در توزیع هدفمند اعتبارات این بخش، بازدهی آن را تقلیل داده است. درون دانشگاه‌ها در سال جاری به طور متوسط ۹ درصد اعتبار به پژوهش و ۳ درصد به فناوری اختصاص یافته است که آن هم در صورت کسری اعتبار در سایر بخش‌ها صرف بقیه هزینه‌های ثابت می‌شود، با این وصف انتظار بیشتر از پژوهش فراتر از آنچه توسط اعضای هیأت علمی و دانشجویان تحصیلات تکمیلی در این حوزه اتفاق افتاده، امروز عملاً غیرواقعی است.

به این ترتیب با توجه به رشد کمی آموزش عالی در سال‌های گذشته و بنا به ضرورت‌ها، اعتبارات محدود این بخش لاجرم توزیعی گسترده و بی‌ضابطه در سطح کشور داشته است. اینک که تحولات جمعیتی و علایق داوطلبان و نوع اشغال‌های دانشگاه‌ها در مناطق مختلف کشور تغییرات جدیدی را به دنبال داشته است، اجرای طرح آمایش مجدد نظام آموزش عالی به طور اضطراری ضروری شده است در واقع لازم است تخصیص بودجه مناسب‌تر به دانشگاه‌های فعال و استفاده هدفمند از همین اعتبارات محدود هدف قرار بگیرد.

در عین حال، افزایش سهم آموزش عالی از اعتبارات عمومی کشور از حدود ۳.۳۱ درصد کنونی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

بر اساس آنچه پیش از این آمد، می‌توان از هفت چالش و تنگنای مهم بودجه‌ای در بخش اقتصاد آموزش عالی نام برد:

● نحوه نگاه نظام حکمرانی کشور به جایگاه آموزش عالی و اقتصاد آن به گونه ای است که آثار همه جانبه توسعه نیافتگی کشور، نخست خود را در این بخش راهبردی نشان می دهد.

● به بخش آموزش عالی کشور، که باید همیشه، به ویژه در عصر شتابندگی علم و فناوری بخش پیشران توسعه کشور فرض شود، نه تنها توجه لازم نشده است، بلکه می توان گفت نسبت به عرصه هایی که دولت ها نباید تعهدی به آن ها داشته باشد (همچون ردیف های منسوب به اشخاص و گروه های خاص با کارکردهای نامتعین) از جایگاه پایین دست تری برخوردار بوده است.

● در مالیه عمومی دولت و بودجه برخاسته از آن، در عمل و نه در حرف بخش آموزش عالی کشور از یک جایگاه پایین دست برخوردار شده است به طوری که نمی تواند رسالت پیش برندگی را برای آموزش عالی کشور به انجام رساند.

● بودجه در اختیار آموزش عالی کشور از جامعیت، کفایت، فراگیری و پایداری لازم برخوردار نیست غفلتی که آثار گسترده و زیانباری همچون عقب ماندگی دانشگاه های کشور از شتاب تحولات آموزش، دانش و فناوری جهانی را در پی داشته و آن ها را در مقایسه با دانشگاه های جهان و شوربختانه حتی با دانشگاه های منطقه به رتبه های پایین تر سوق داده است.

● بودجه دانشگاه ها نه تنها توسعه ای نبوده و پاسخگوی صیانت از داشته های موجود نیست، بلکه باید گفت این نوع بودجه بندی ها عملاً نتیجه ای جز عقب بردن دانشگاه ها در بر نداشته است.

● امروز با نگاه به بودجه تک تک دانشگاه ها می توان مشاهده کرد که بودجه دانشگاه ها، حداکثر می تواند تأمین کننده سطح اولیه حقوق و مزایای کارکنان و اعضای هیأت علمی با توجه به سطح تورم کنونی باشد که خود موجب انفعال یا مهاجرت های گسترده کادر علمی می شود.

• این نحوه نگاه به آموزش عالی و بودجه آن، غفلت‌های بنیادین در تأمین هزینه‌های تحقیق و توسعه و تأمین هزینه‌های اولیه برای دانشجویان (همچون غذا، خوابگاه و ...) و حداقل نگهداشت سطح را در خود دارد.

نتیجه تداوم بحران‌های پنج‌گانه پیش‌روی دانشگاه، تضعیف و حتی فروپاشی نهاد علم و تنزل کارکردهای نهاد دانشگاه است؛ اگرچه کنشگران دانشگاه یعنی استادان و محققان و دانشجویان و حتی خود دانشگاه هنوز به شیوه‌های مختلف مقاومت می‌کنند و تاب‌آوری خود را بالا می‌برند ولی واقعیت آن است که نقش نهادی دانشگاه در معرض فرسایش است.

بخش چهارم. مسئولیت و نقش اجتماعی نهاد دانشگاه و تنگنای آن

دانشگاه علاوه بر مسئولیت‌های درونی در قبال مسائل جامعه و حل بنیادین آن‌ها نیز نهادی مسئول و مؤثر است، ایفای این نقش اجتماعی در ایران امروز به دلایل متعددی دچار اختلال شده است که مهم‌ترین آثار این اختلال را می‌توان در سه مؤلفه زیر مشاهده کرد:

یکم. گسست میان دانشگاه و چرخه توسعه ملی

در ادبیات توسعه به خصوص از نیمه دوم قرن بیست تاکنون، توسعه علمی راهبردی ضروری در جهت تحقق توسعه ملی و ترمیم شکاف‌های تاریخی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی به شمار می‌آید. بر همین اساس یکی از مهم‌ترین شاخص‌های توسعه‌یافتگی کشورها وجود نسبت معناداری است که میان نهاد دانش و نظام برنامه‌ریزی توسعه ملی برقرار می‌شود. از سال ۱۳۲۷ که اولین برنامه توسعه ایران آغاز گردید و منتهی به اجرای ۵ برنامه در رژیم گذشته و ۶ برنامه توسعه پس از انقلاب اسلامی شد، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که تنها در مقاطع محدودی مثل برنامه‌های سوم و چهارم توسعه، در دهه هشتاد، پیوند میان توسعه ملی با نهاد علم به صورت نهادی مدنظر قرار گرفت. متأسفانه موانع معرفتی، ساختاری و فرایندی عامل به این گسست دامن زد که در حال حاضر رو به تشدید هم رفته است. شاخص‌ها و گزارش‌ها نشان می‌دهند، ادامه این گسست، حیات اجتماعی امروز ما را با مخاطرات متعددی مواجه ساخته است و در صورت تداوم آن، هم آینده ایران و هم آینده نهاد علم با بحران‌ها و عقب‌افتادگی‌های جبران‌ناپذیر ملی و بین‌المللی روبرو خواهد شد.

دوم. تنزل مرجعیت اجتماعی دانشگاه

نهاد دانشگاه حامل ظرفیت‌های فکری، اجتماعی، فرهنگی، ملی و سیاسی است که می‌تواند در فرآیند حل مسائل متعدد جامعه و تقویت فرایند جامعه‌سازی، ملت‌سازی و تقویت ملت-دولت نقش اساسی داشته باشند. لازمه ایفای این نقش‌ها برخورداری نهاد دانشگاه از سرمایه اجتماعی و اعتماد فراگیر است.

اکنون اگرچه نهاد دانشگاه در مقایسه با دیگر نهادها و سازمان‌ها برخوردار از سرمایه و اعتماد اجتماعی نهادی به‌مراتب بیشتری است، اما نکته مهم روند کاهش اعتماد به این نهاد در جامعه است؛ چنانکه داده‌های پیمایش‌های ملی سرمایه اجتماعی و نیز پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها نشان از روند نزولی اعتماد برای نهاد دانشگاه دارد، به‌گونه‌ای که نقطه تراز اعتماد به دانشگاه در پیمایش ملی سرمایه اجتماعی در سال ۱۳۸۳ برابر با عدد ۱.۴۷ بوده ولی در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۷ به ترتیب به اعداد ۱.۳۵ و ۰.۹۷ کاهش پیدا کرده است. اعتماد به استادان دانشگاه نیز که در سال ۱۳۸۳ برابر با عدد ۳.۰۷ بوده در سال‌های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۷ به ترتیب به اعداد ۱.۸۷ و ۱.۳۲ کاهش پیدا کرده است. این اعتماد برای پزشکان هم در این سه سال به ترتیب ۲.۵۸، ۱.۷ و ۱.۳۵ بوده که آن‌هم نشان از کاهش دارد. این تغییرات برای این نهاد و گروه‌های مرجع آن که سرمایه‌آفرین و اعتمادساز بوده‌اند، در خور تأمل است. به این سبب نهاد دانشگاه نسبت به احیاء و حفظ سرمایه اجتماعی و نمادین خود باید حساسیت جدی داشته باشد. تحقق این مهم نیازمند اصلاح رفتار حاکمیت با دانشگاه و هم‌زمان با آن مشارکت و حرکت مسئولانه دانشگاهیان است.

در واقع دانشگاه‌ها باید رابطه تنگاتنگی با جامعه و محیط پیرامون خود داشته باشند و این بدون فهم و درک تغییرات جامعه و تحولات زمانه در عرصه‌ها و فضاها امکان‌پذیر نمی‌شود. نهاد دانشگاه نیازمند رصد مسائل پیرامونی است. در جهان دستخوش تغییرات پرشتاب کنونی بسیاری از ساختارهای رسمی و عینی عملاً بلاموضوع شده‌اند و جوامع با میدان‌های تازه‌ای روبه‌رو شده‌اند که رویه‌ها و قواعد تازه‌ای را طلب می‌کنند. اکنون جامعه ما نیز نمی‌تواند از این تحول مستثنی شود. زیست جهان دانشگاه بی‌رمق است، لذا نهادهای رقیب آن در جهان واقعی یا مجازی میدان‌دار شده‌اند. نهاد دانشگاه در این وضعیت نیاز به ظرفیت‌سازی‌های جدید دارد و این در گرو دادن اختیار و فراهم‌سازی فرصت برای بازی در این میدان و به رسمیت شناختن زیست چندگانه آن است. علاوه بر این توده‌ای شدن بی‌رویه دانشگاه از حیث فرهنگی و اجتماعی، نهاد دانشگاه را از اقتدار پیشین خود انداخته است. این امر اگرچه به دموکراتیک شدن شناخت و علم کمک کرده

است، اما مرجعیت نظام آموزش عالی را کاهش داده و موجد طرح مسائلی چون ناکارآمدی نهادهای دانشگاهی شده است.

همچنین باید در نظر داشت دانشگاه ایرانی به دلایل متعددی از جمله ساختارهای اجتماعی و اقتدار دولت متمرکز در ایران، فاقد هویتی مستقل برای خود است. اصرار دولت- حاکمیت برای تملک دانشگاه و فقدان هویت درون‌نهادی دانشگاه چنانکه پیش‌تر آمد سبب شده است تا سیاستمداران و دانشگاهیان به شیوه‌های متنوع ارتباط میان دانشگاه و دولت و دانشگاه و جامعه نیندیشند. در بسیاری از کشورها، دولت و جامعه و بازار از طریق نهادهای واسط با دانشگاه ارتباط برقرار می‌کنند تا مبدا استقلال دانشگاه تحت‌الشعاع منطق عملکردی ذی‌نفعان بیرونی و نظام انتظارات گسترده خارجی قرار گیرد. لازم است در این خصوص دولت و دانشگاه به این واسطه‌ها -همچون نهادهای اجتماعی، مدنی، علمی و عام‌المنفعه- که می‌توانند زبان ترجمه‌ای بین دانشگاه و سفارش‌دهنده‌های بیرونی باشند، بیشتر بیندیشند. این نسخه‌ها نه تنها در بسیاری از کشورها توفیقات بسیاری را به همراه داشته‌اند، بلکه در کشور ما نیز حسب سابقه تاریخی در تأسیس و گسترش مدارس و تأثیر علم‌ورزان و خیران محلی و واقفان نیک‌اندیش بر جامعه و همچنین بیش از صد سال سابقه نهادهای علمی و سیاست‌گذاری نوین، زمینه‌های مناسبی برای بهره‌مندی از این الگوها وجود دارد.

در واقع اعتماد گروه‌های اجتماعی به یک دانشگاه فاقد اختیارات و فاقد شایسته‌گرایی که ملزم به اطاعت از دولت است، پی‌درپی لطمه می‌خورد و در نتیجه دانشگاهیان دغدغه‌مند نیز نمی‌توانند مسئولیت اجتماعی علمی و فکری خود را دنبال کنند. با انتظامی و امنیتی شدن فضای حاکم بر دانشگاهیان نیز این پرسش به وجود می‌آید که چگونه می‌توان انتظار داشت که عضو هیأت علمی یا دانشجوی فعال اظهارنظری منتقدانه درباره سیاست‌های حاکم و عملکردهای آن ابراز کند و نقشی را که جامعه برایش در نظر گرفته است، ایفا نماید؟

سوم. مهاجرت نخبگان

موضوع مهاجرت نخبگان در ایران، اکنون به سطح هشداردهنده‌ای رسیده و به لحاظ ذهنی و داشتن تمایل و اقدام به آن بخش‌های بزرگی از اعضای هیأت علمی، پزشکان، محققان و دانشجویان را دربر گرفته است. بر اساس آخرین آمار پایگاه داده یونسکو در سپتامبر ۲۰۲۳، جمعیت دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، برای هشتمین سال متوالی، روند افزایشی داشته و ایران در رتبه هفدهم دانشجویفرستی در جهان قرار گرفته است. بررسی وضعیت مهاجرتی ایران بر اساس سالنامه مهاجرتی منطقه اروپا (OECD) در سال ۲۰۲۳ میلادی، نشان می‌دهد که در بازه سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۱ ورود مهاجران تازه وارد به این منطقه از مبدأ ایران افزایش چشمگیری داشته است. در سال ۲۰۲۰ تعداد مهاجران جدید ورودی ایرانی به کشورهای این منطقه ۴۸ هزار نفر بوده است که طبق آخرین آمار این سالنامه (ویرایش چهل و هفتم) در سال ۲۰۲۱ با ۱۴۱ درصد افزایش به ۱۱۵ هزار ورودی جدید در سال رسیده و به این ترتیب ایران، رتبه اول مهاجرفرستی بر اساس نرخ رشد مهاجر جدید ثبت کرده است.^{۱۱}

برآوردها نشان می‌دهد که سطح تحصیلات جمعیت بالغ بر ۴ میلیون نفری ایرانیان در خارج از کشور، از میانگین تحصیلات جامعه متناظر در کشورهای میزبان بالاتر بوده و عمدتاً در مشاغل تخصصی و حرفه‌ای مشغول به فعالیت هستند و متأسفانه رهاشدگی و طردشدگی و عدم استفاده از این ظرفیت ارزشمند در پیشرفت کشور، آنان را در سال‌های اخیر به اعتراض و حتی تقابل با نظام هم کشانده است. در عمل میل به مهاجرت از ایران در دهه ۱۳۹۰ دو برابر شده است و از ۲۳ درصد در سال ۱۳۹۳ به ۴۶ درصد در سال ۱۴۰۰ افزایش یافته است. این رقم برای افراد با تحصیلات دانشگاهی از حدود ۴۰ به ۶۰ درصد رشد داشته است. همچنین طبق نتایج حاصل از پیمایش سنجش میل و تصمیم به مهاجرت که در بین چهار گروه دانشجویان و فارغ‌التحصیلان، فعالان

۱۱- آمارها برگرفته از مقاله «شواهد جهانی در مورد وضعیت خروج مهاجران، دانشجویان و محققان ایرانی چه می‌گوید؟» نوشته دکتر بهرام صلواتی و محمدمین مولا (رصدخانه مهاجرت ایران؛ پژوهشکده سیاست‌گذاری دانشگاه صنعتی شریف) منتشرشده در روزنامه هم‌میهن ۲۸ آبان ۱۴۰۲ است.

استارتاپ‌ها، استادان و پژوهشگران و محققان، پزشکان و پرستاران انجام شده است، در بین هر چهار گروه تراز، میل به مهاجرت بیش از ۶۰ درصد است. ضمن اینکه علاوه بر میل به مهاجرت، شاخص تصمیم به مهاجرت که مبین تصمیم جدی و برنامه‌ریزی و اقدام عملی است نیز از تراز بالای ۵۰ درصدی در بین همه گروه‌ها برخوردار است. میل به بازگشت قطعی هم در همه گروه‌ها پایین است، به طوری که در میان فعالان استارتاپی با اختصاص رقم ۱۲ درصد بالاترین میزان است.

علاوه بر مسائل بیرونی تأثیرگذار بر دانشگاه، باید به این موضوع نیز اشاره کرد که امکانات پژوهشی نخبگان در دانشگاه‌های ایران با جاذبه‌های دانشگاهی در خارج کشور قابل مقایسه نیست. از دیگر مسائل بیرونی می‌توان به انسداد بازار کار و منفی بودن نرخ رشد اقتصادی در اثر پایداری تحریم‌های اقتصادی، که مانع از توسعه بازار کار تخصصی برای جذب دانش‌آموختگان شده، اشاره کرد. در حال حاضر سهم جمعیت بیکار ۱۵ ساله و بیشتر فارغ‌التحصیل آموزش عالی از کل بیکاران کشور ۴۲.۸ درصد است که این نسبت برای مردان ۳۰.۵ درصد و برای زنان ۶۶.۳ درصد است. این نرخ در کشورهایی مثل آلمان که یکی از مقصدهای مهاجرتی برای دانش‌آموختگان ایرانی است، برابر با ۲.۴٪ و در آمریکا ۴٪ است.

به این‌ها، دافعه‌های سیاسی و فرهنگی را نیز باید افزود که مهم‌ترین نمونه آن فرآیند گزینش استاد است که منجر به محدود شدن دایره علمی دانشگاه‌ها از استادان تراز اول و جایگزینی آنان با منتخبان ضعیف‌تر را تشدید می‌کند. به این ترتیب ظرفیت دانشی دانشگاه‌های ما روزبه‌روز کاهش یافته و منزلت اجتماعی و قدرت گره‌گشایی آن کمتر می‌شود. این مسأله در حوزه پزشکی آثار عمیقی بر آموزش‌های تخصصی و کیفیت ارائه خدمات گذاشته است. شمار زیادی از استادان نخبه پزشکی مهاجرت کرده‌اند و شیب مهاجرت در میان آنان فزاینده شده است. تا آنجا که در سال ۱۴۰۱ در حوزه پزشکی تنها ۶۴۵۰ پزشک مهاجرت کرده‌اند که نسبت به سال ۱۴۰۰، حدود ۴۲ درصد و نسبت به ۴ سال قبل از آن ۱۵۰ درصد افزایش یافته است.

مهاجرت روزافزون دانشجویان در اثر فضای سیاسی حاکم بر دانشگاه نیز از دیگر آثار جدی وضعیت کنونی است. این روند نشانگر آن است که میل به مهاجرت در میان دانشجویان فزاینده و

پرشتاب شده و به پدیده فرار مغزها نزدیک کرده است. برخورد با استادان منتقد و اخراج و لغو قرارداد و بازنشسته کردن آنان و نیز برخوردهای پیاپی با دانشجویان معترض و اخراج یا تعلیق آن‌ها در کنار جلوگیری از تشکیل‌یابی‌های صنفی و علمی و مدنی و سیاسی و ابهام در آینده شغلی و تحصیلی دانشجویان و در نهایت ناامیدی نسبت آینده کشور، و البته ساختار متصلب اداری و آموزشی و دانشگاهی، همه و همه این تمایل استادان و دانشجویان را به مهاجرت و اقدام در آن جهت تشدید کرده است. این پدیده از نظر اجتماعی نیز منجر به کاهش نقش اجتماعی دانشگاه و فرسایش سرمایه‌های انسانی و اجتماعی کشور شده است. کاهش تعلق دانشگاهیان و دانشجویان به دانشگاه محل کار و تحصیل و حتی سرمایه‌های تاریخی و فرهنگی که محصول ایجاد و رشد نوعی گسست سیاسی میان بخش‌های بزرگی از دانشگاه و حاکمیت است، چالش بزرگی را در جامعه علمی ما و کل جامعه به وجود آورده است. حل این عارضه با اجبار و وضع محدودیت‌های قانونی و ابلاغ دستورالعمل‌ها ممکن نیست، بلکه بیشتر از طریق اصلاح رویکردهای حاکمیتی نسبت به دانشگاه و اصلاح تصویر دانشجویان و دانشگاهیان نسبت به دانشگاه و نظام اجتماعی و سیاسی و ترمیم سرمایه اجتماعی در کشور امکان‌پذیر است. تصویر و ذهنیتی که تحت تأثیر مداخله‌های بی‌حد و حصر در نهاد دانشگاه و تضعیف امید به آینده شکل گرفته و به تمایل و یا تصمیم به مهاجرت تبدیل شده است. ترک کشور در چنین فضایی چه توسط استادان و چه توسط دانشجویان و چه حتی پس از مقطع کارشناسی باشد، نسبتی با پدیده «چرخش مغزها» یا مهاجرت نخبگان ندارد، پدیده‌هایی که فی‌نفسه آثار مثبتی هم در جهان امروز و در عصر جهانی‌شدن علم دارد. پدیده کنونی نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از آینده دانشگاه و آموزش عالی و تهی شدن ظرفیت ملی نخبگان علمی و دانشگاهی است.

ضرورت‌ها و چشم‌اندازهای پیش‌روی دانشگاه

بنابر این گزارش پنج بحران عمده پیش‌روی دانشگاه است: بحران کارکرد و اثربخشی دانشگاه، بحران کیفیت، بحران عدالت، بحران ارتباطات جهانی علم و دانشگاه و بحران حکمرانی علم و دانشگاه. امروز این بحران‌ها با چالش‌های جدی سیاستی و مدیریتی روزمره ترکیب شده است. تضعیف استقلال دانشگاه‌ها، نقض آزادی‌های آکادمیک، فاصله با سرشت جهانی علم، تنزل نقش اجتماعی دانشگاه، زوال نقش توسعه علمی در توسعه ملی، سیطره سیاست‌های ایدئولوژیک بر دانشگاه، امنیتی شدن نهاد دانشگاه، انسداد فضای فعالیت‌های دانشجویی، تشدید محدودیت‌های اداری بر استادان و دانشجویان و در نهایت فرسایش سرمایه انسانی و اجتماعی در دانشگاه و پدیده مهاجرت مغزها چشم‌انداز مخاطره‌آمیزی به وجود آورده است. جمعی که در این ماه‌ها بر سر این مسائل با همدیگر گفت‌وگو کردند و به بررسی مطالعات انجام گرفته پرداختند، نقطه خروج از این وضعیت را توجه اساسی به ضرورت‌های پیش‌رو و گفت‌وگو بر سر آن‌ها دانستند. طرح این ضرورت‌ها، پاسخ قطعی به مسائل نیست، دعوت به گفت‌وگو بر سر آن‌ها و مواردی دیگر است. مهم‌ترین این ضرورت‌ها از این قرارند:

یکم. ضرورت بازگشت به دانشگاه مستقل و اعتماد به آن

همان‌طور که پیش‌ازاین تأکید شد، استقلال نهادی علم و دانشگاه بر اثر دولت‌سالاری تضعیف شده و حضور پرشمار نهادها و مداخله‌گرهای سیاسی و ایدئولوژیک حاکمیتی عملاً استقلال دانشگاه را بی‌معنا کرده است. این وضعیت در حالی است که مقاومت در برابر استقلال دانشگاه‌ها نتیجه‌ای جز به باد دادن تجربه‌ها، بالا بردن هزینه‌ها و از دست دادن فرصت‌های فشرده و کوتاه برای پیشرفت همه‌جانبه کشور در بر ندارد. استقلال دانشگاه‌ها با راهبردهایی چندگانه و کلیدی به دست می‌آید. از جمله این‌ها می‌توان به توقف برخوردهای سیاسی و امنیتی با دانشگاهیان و دانشجویان بازگرداندن دانشگاه به منزلت و جایگاه مؤثر علمی خود در نظام ارزش‌گذاری و ساختار اجتماعی؛ قانونمند کردن وظایف و اختیارات دانشگاه و نظام علم و فناوری، تمرکززدایی و بازگشت اختیارات آموزشی، پژوهشی،

فرهنگی، اجتماعی، مالی و معاملاتی، اداری-استخدامی و تشکیلات سازمانی به دانشگاه؛ تقویت مجدد هیأت‌های امانا از نظر جایگاه، ترکیب اعضا و وظایف و اختیارات قانون به‌عنوان عالی‌ترین رکن اداره دانشگاه؛ انتخاب مدیران دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی تا عالی‌ترین سطح بر پایه مشارکت فعال دانشگاهیان و به دور از اعمال‌نظر از سوی نهادهای قدرت و مقامات و دستگاه‌های خارج از دانشگاه اشاره کرد.

دوم. ضرورت احیای آزادی‌های آکادمیک

نتیجه مشاهده و مطالبه وضعیت موجود نهاد دانشگاه در کشور نشانگر آن است که آزادی‌های آکادمیک در ایران تضعیف شده است و نقض این آزادی‌ها از سطح فعالیت‌های عمومی و کنشگری اجتماعی و سیاسی تا آنجا پیش رفته است که شغل یک استاد دانشگاه یا امکان تحصیل یک دانشجو به دلیل نقد علمی و اعتراض سیاسی و پرسش از چرایی سیاست‌های حاکم در کشور به خطر افتاده است. این رویه در دانشگاه زمینه‌ساز خالی شدن صندلی‌ها از متخصصان برجسته و نخبگان علمی شده است، ادامه این وضعیت در برخی حوزه‌ها مخصوصاً در حوزه علوم پزشکی و علوم انسانی و اجتماعی زمینه‌ساز از دست رفتن مزیت‌های علمی کشور در شماری از حوزه‌های تخصصی شده است. دانشگاه را باید در شرایط کنونی ایران خودآگاه‌ترین نهاد اجتماعی امروز دانست که در صورت احیای آزادی‌های آکادمیک که می‌تواند تصویری روشن از وضعیت جامعه و جهان ارائه کند و توان مناسبی برای یافتن مسأله جامعه و نشان دادن «جهت»، «مسیر» و «هدف» نشان دهد. هیچ نهاد دیگری از چنین خودآگاهی همه‌جانبه و جامعه‌ای که دانشگاه دارد، برخوردار نیست، پس باید زمینه را برای ایفای این نقش درونی و بیرونی آن فراهم کرد.

سوم. ضرورت بازاندیشی در سرشت جهانی دانشگاه

باید به تعامل و دادوستد هرچه بیشتر میان نهادها و شبکه‌های علمی ملی و جهانی توجه کرد. حضور ایرانیان در شبکه جهانی تولید علم ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. نمی‌توان با قاعده کلی بیگانه‌هراسی و به اعتبار نگرانی‌های صرفاً امنیتی و سیاسی از این حضور مؤثر غفلت کرد، یا تنها به

شاخص‌های صوری تولید علم اکتفا نمود. امروز سهم ایرانیان خارج از کشور در این فرایند متعامل جهانی بالا رفته است و باید بالا هم دیده شود.

چهارم. ضرورت توجه به نقش مدنی و اجتماعی دانشگاه

دانشگاه تنها یک مکان نیست، دانشگاه امروز نمایندگی شاخص مجموعه‌ای از گفتمان‌های توسعه‌گرا، دموکراتیک و اخلاقی و نهادها و انجمن‌ها، کانون‌ها و مراکز و محافل علمی و حرفه‌ای و تخصصی و مدنی در حوزه علم و پژوهش و آموزش عالی است. اگر نهاد دانشگاه امروز مقهور نهادهای سیاست و اقتصاد رانتی و دولت زده است و به سبب چیرگی آن‌ها ضعیف و ناتوان شده است، تلاش برای احیای اجتماع علمی و توانمند کردن نهاد دانشگاه در برابر دو نهاد سیاست و اقتصاد ضرورت مهم پیش روست. احیا و توانمندی اجتماع علمی و نهاد دانشگاه علاوه بر آن که به سود دو نهاد سیاست و اقتصاد است، در نهایت به سود کشور نیز هست. بدین لحاظ لازم است ضمن توسعه و استقبال از تأسیس و تقویت شبکه‌ها و کنسرسیوم‌های دانشگاهی و نیز شبکه‌ای شدن انجمن‌های علمی و تخصصی و صنفی مستقل و غیردولتی و مجامع دانشگاهی و مدنی و اجتماعی، به توسعه نهادی «علم» در این سرزمین اهمیت داده شود. نقش اصلی در این زمینه بر عهده دانشگاهیان است و دولت علی‌القاعده باید وظیفه تسهیلگری و حمایت داشته باشد.

پنجم. ضرورت پیوستگی میان توسعه علمی و توسعه ملی

بحران‌های پیش روی نهاد دانشگاه و توسعه ملی زمینه‌ساز جدایی مسیر توسعه ملی از توسعه علمی شده و نهاد دانشگاه از مسیر سیاست‌گذاری برای آینده کشور عملاً کنار گذاشته شده است و اثرگذاری اندکی دارد. امروز جهان به سوی دانشگاه نسل پنجم رفته است که همین برخورداری از نظامی نوآور و دانش‌بنیان نسبت به محیط طبیعی، اجتماعی، فرهنگی و تمدنی خود حساس بوده، و با تولید دانش، زمینه ایجاد زیست‌بوم همکاری میان دانشگاه و صنعت و جامعه با رویکردهای محافظت و مراقبت از محیط‌زیست و منابع انسانی و اجتماعی توسعه به وجود می‌آورد. چنانکه پیش‌تر آمد، اکنون سیطره کمیت به تنزل کیفیت علمی انجامیده است. اگرچه بیشتر پروپاگاندای

دولتی در باب رشد علمی عمدتاً متمرکز بر تعداد مقالات است و آیین‌نامه ارتقا و امثال آن نیز این روند را پر دامنه‌تر کرده است، اما بر مبنای گزارش شاخص جهانی دانش (GKI) برنامه توسعه ملی متحد (سال ۲۰۲۲) با وجود رشد علمی در ایران بر مبنای بروندهای مقاله‌ای، متأسفانه اثرگذاری اجتماعی علم در ایران در وضعیتی نامطلوب یعنی در رتبه ۱۳۹ از ۱۵۴ کشور قرار دارد. عدم توفیق در دستیابی به رتبه علمی پیش‌بینی‌شده در سند چشم‌انداز توسعه و برنامه‌های پیاپی توسعه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشور را در دو دهه گذشته باید در همین فرایند نگران‌کننده دانست و فراتر از سیاست‌ها و قطب‌بندی‌های روزمره همه دانشگاهیان را برای ایجاد و تقویت همبستگی‌های واقعی میان سیاست‌های توسعه ملی با نهاد دانشگاه و منظومه توسعه علمی فراخواند.

سخن آخر: مسائل چندلایه و پیچیده دانشگاه و فراخوان گفت‌وگو

چنانکه گفته شد دست‌اندرکاران این گزارش را بر اساس شناخت و تجربه‌های مدیریتی، مطالعات نظری و کنشگری دانشگاهی خود تهیه کرده‌اند که در دهه‌های مختلف پس از انقلاب حاصل شده و در مقاطعی هم به کار گرفته شده است. اما اکنون همین جمع بیشتر خود را نیازمند گفت‌وگو با صاحب‌نظران و کنشگران جدید دانشگاهی و نسلی چه در میان استادان و محققان و چه در میان دانشجویان می‌داند. مسأله دانشگاه مسأله امروز و فردای ایران است و فقط مسأله سیاست و قدرت یا حتی تولید دانش نیست. مسأله‌ای چندلایه و پیچیده است که هم دانشگاهیان، هم نهادهای علمی و صنفی و مدنی و سیاسی و هم جامعه و نظام سیاسی باید بر سر آن گفت‌وگو کنند. دانشگاه نهادی جدید و مؤثر با سرشتی پویا و جهانی است که در طول همه این سال‌ها و به تأثیر از شرایط و رویدادهای مختلف دستخوش تحولات ژرفی شده است. در ایران نیز تحت تأثیر تغییرات پر دامنه اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به‌ویژه در شرایط انتقادی و اعتراضی اخیر جامعه، وضعیت آن با گذشته متفاوت شده است. اگرچه آن شناخت کلاسیک از دانشگاه هنوز موضوعیت محوری خود را از دست نداده اما پدیده‌ها و مسائل جدیدی هم به وجود آمده است که تعریف تازه‌ای را از مسئله آموزش عالی و دانشگاه و چالش‌ها و بحران‌های آن ایجاب می‌کند. به این سبب لازم است فراتر از هر نگرش سیاسی و هر دغدغه حاکمیتی فهرستی از مهم‌ترین چالش‌ها، تنگناها، فرصت‌ها و تهدیدها و مسائل جدید دانشگاه تنظیم شده و در معرض گفت‌وگو قرار گیرد.

امروز به دلیل همین مسائل جدید و تغییر پارادایم جهانی و ملی در مواجهه با دانشگاه و نهاد علم و دانشگاهیان نمی‌توان دیگر با راه‌حل‌های پیشین به سراغ مسائل پیش روی دانشگاه رفت. وضعیت سیاستی و مدیریت کنونی، زمینه‌های نگران‌کننده و پیامدهای پرشماری را به دنبال داشته است. غلبه مدیریت سیاست‌زده و ایدئولوژیک بر دانشگاه، اخراج و تعلیق اعضای هیأت علمی و دانشجویان منتقد و متفاوت که ناامنی شغلی برای استادان و ناامنی تحصیلی و بی‌آیندگی برای دانشجویان به وجود آورده است؛ جذب اعضای هیأت علمی بدون استانداردهای لازم و پیشبرد پدیده

خالص‌سازی در دانشگاه، انسداد و کاهش فعالیت‌های دانشجویی، تضعیف اجتماعات و انجمن‌های علمی، رشد کمی به دور از کیفیت نظام آموزش عالی، تشدید مهاجرت استاد و دانشجو، فقدان نظام بهره‌برداری از ظرفیت‌های مشارکت هیأت علمی، تبدیل نهاد علم به ساختاری دیوان‌سالار و اداری، ضعف نوآوری و خلاقیت و اکتشاف، رواج برخی سویه‌های علم‌ستیزی به‌خصوص در علوم انسانی، فرسودگی نظام سازمانی آموزش و پژوهش و فناوری، مدرک‌گرایی، کاهش اعتبار در رتبه‌بندی‌های جهانی علم، و ضعف آینده‌پژوهی در فرآیند توسعه علمی از جمله آثار حکمرانی ناکارآمد در حوزه دانشگاه است. تداوم این روند که ایستادگی در برابر نظام دانایی و مشروعیت‌زدایی از آن حاصل آن است، به آنجا می‌انجامد که دانشگاه به یک عمارت و انسان دانشگاهی به یک فرد منفعل سازمانی و تنها مکلف به انجام وظایف صوری و تدریس فرمالیستی واحدهای درسی و تحصیل برای دریافت مدرک تبدیل شود. از آثار ابتدایی چنین وضعیتی مدیریت اداره‌گونه امر تحقیقات، غفلت از نوآوری و غلبه کارخانه‌ای به دانشگاه است و پیامد بلندمدت آن هم این است که نهاد علم در جایگاه مؤثر خود قرار نمی‌گیرد «شبه‌علم» به جای علم می‌نشیند و در مسابقه سریع و جهانی توسعه علمی، جایگاه ایران رو به تزلزل می‌رود.

علاوه بر این باید توجه کرد که امروز فناوری به‌عنوان یکی از محصولات اصلی دانشگاه و نظام علمی، به چنان درجه‌ای از رشد و پیشرفت رسیده است که خود مستقل از دانشگاه نیز می‌تواند توسعه یابد و به کنشگری‌های وسیع دست یابد. ظهور فناوری‌های جدید «هوش مصنوعی» یکی از مهم‌ترین نمودهای این چالش است، چنانکه گفته می‌شود هوش مصنوعی توسط استارت‌آپ‌ها و با حمایت‌های شرکت‌های بزرگ فناوری جهانی و بومی و در فضاهای خارج از دانشگاه بیشتر توسعه پیدا کرده است، لذا یکی از دغدغه‌های دانشگاه‌های ما باید این باشد که به دنبال آینده این پدیده پیش‌بینی‌ناپذیر بروند. هر چه باشد فناوری نسبت به پیامدهای رفتار خود آگاهی ندارد و این کار حوزه‌های مختلف آکادمیک و به‌خصوص علوم انسانی است که چشم‌اندازها و پیامدهای کنشگری فناورانه را رصد کرده و مسیر آن را روشن کند. در چنین هنگامه‌ای، نظام آموزش عالی ایران در شرایط انفعالی نسبت به هوش مصنوعی و پدیده‌های مشابه به سر می‌برد. اگرچه در برخی سطوح فردی

بارقه‌هایی از نبوغ برای استفاده از هوش مصنوعی و توسعه آن به وجود آمده است، اما سازمان و نهاد دانشگاه نه تنها نتوانسته است ضرورت و چشم‌اندازهای استفاده از هوش مصنوعی را برای توسعه ملی ترسیم کند، بلکه حتی نسبت به شناخت شیوه‌های اثرگذاری آن بر مسیر فعالیت‌های خود دانشگاه خودش هم کاستی‌هایی دارد؛ یعنی یا با شیفتگی تمام به دنبال هوش مصنوعی راه افتاده است یا با سادگی در برابر آن مقاومت می‌کند.

بر این فهرست ضرورت‌ها و چشم‌اندازهای پیش روی دانشگاه ایرانی ضرورت‌ها و چشم‌اندازهای پیش روی «دانشگاه آینده» را نیز باید افزود. چالش‌های فراگیر دنیای امروز و جامعه کنونی انعکاس‌های نگران‌کننده‌ای در فضای دانشگاه و آموزش عالی داشته است و دارد. از هم‌گسیختگی‌های اجتماعی برهم‌خوردن ساختار توزیع دانش در جامعه و تضعیف مرجعیت نهادها و گروه‌ها و شخصیت‌های علمی در فضای شبکه‌ای، ظهور پدیده‌هایی از جنس اطلاعات جعلی و جعل عمیق، ظهور سیاست‌های رسمی و اجرایی با رویکردهای صریح ضد علمی و غیرعقلانی، تضعیف بنیان‌های صلح و همزیستی و غلبه وضعیت‌های ناامن بر منطقه و جهان، بحران‌های جدید اقتصادی و اجتماعی و زیست‌محیطی در سطوح جهانی و ملی همگی از جمله بحران‌های دنیا و جامعه امروز هستند که شاهد بروز آن‌ها در عرصه دانشگاه نیز هستیم.

بحران همیشه بوده است و خواهد بود، ولی بشر توانسته است و می‌تواند با درایت و عقلانیت راه‌هایی را برای خروج از آن‌ها پیدا کند. آن عاملی که امروز با نگاه به وضعیت کنونی و چشم‌اندازهای پیش روی دانشگاه باعث نگرانی می‌شود این است که دانشگاه فاقد اختیار و فرصت تأمل و تدبیر درباره این مسائل و بحران‌هاست و خود نیز از طرح مطالبات انتقادی و بازاندیشانه در فضاهای گفت‌وگویی بازمانده است. دانشگاه ایرانی باید آن خودآگاهی مسئولانه خود را با کنش گفت‌وگویی باز یابد.

از یک سو دانشگاه به‌طور تاریخی، یکی از پایگاه‌های مباحثه و مناظره میان دیدگاه‌های گوناگون فکری بر سر مسائل مبتلابه انسان و جامعه بوده و هست. استادان در سطوح نظری و تجربی می‌توانند در شرایط آزاد و مطمئن به کنش‌های گفت‌وگویی شکل دهند. دانشجویان هم اوج سنین

پویایی فکری خود را در دانشگاه می‌گذرانند و همین باعث می‌شود که تنوع فکری وسیعی را در دانشگاه‌ها شاهد باشیم که خود، بهترین محرک گفت‌وگوهای فکری و مباحثات نظری در دانشگاه بوده است و درگذر سال‌ها، شکوفایی ارزشمندی را نصیب جامعه ما کرده است.

اما از سوی دیگر، این پیشینه ریشه‌دار باعث شده است که نوعی سوگیری در فهم بنیادین گفت‌وگو در دانشگاه‌ها به وجود بیاید؛ به این معنا که موجب شده است ما همواره گفت‌وگو را تنها یک امر فکری و نظری تلقی کنیم. در واقع این تصویر بر مفهوم گفت‌وگو سایه انداخته است که گفت‌وگو یعنی هم‌اندیشی و توافق میان «دیدگاه»های گوناگون. گفت‌وگو در این مفهوم، منحصر در مباحثه فکری است ولی این روایت از مفهوم گفت‌وگو اگرچه ارزشمند است، اما ما را همواره به سمت «موضوع» گفت‌وگو سوق می‌دهد. درحالی‌که ما از فقدان نوآوری در بسط «روش»های گفت‌وگویی و خلق کنش‌های گفت‌وگویی رنج می‌بریم. در اینجا مسأله این نیست که موضوع گفت‌وگو چه باشد. مسأله این است که چه بسترها و فضاهایی برای کنشگری و تعامل در جامعه ما وجود دارد یا می‌تواند به وجود آید؛ به عبارتی دیگر، چقدر به روش‌ها و ابزارهای خلق جهان مشترک میان انسان‌ها آشنا و مسلط هستیم؟ این همان جایی است که می‌تواند معنای تازه‌ای برای امر آکادمیک باشد. دانشگاهیان و خصوصاً دانشجویان از این منظر می‌توانند به معماری خلاقانه گفت‌وگو بپردازند و فضاهای تازه برای زیست مشترک بیافرینند. این چیزی است به مراتب فراتر از برگزاری مناظره یا گفت‌وگوهای فکری به قصد کشف حقیقت یا اثبات درستی یک ایده از میان ایده‌ها. گفت‌وگو یعنی معماری و طراحی خلاقانه فضاهای مشترک در دانشگاه؛ و به این معنا بیش از آنکه محتوای گفت‌وگو اهمیت داشته باشد، فرم آن است که سوژه‌های تازه را به عرصه می‌کشاند. معماری و فرم‌بندی تازه امر گفت‌وگو همان چیزی است که نیاز به نوآوری دارد و اینجاست که دانشگاهیان و دانشجویان می‌توانند نقش تاریخی و خلاقانه خود را بازتعریف کنند و فرم‌های تازه‌ای برای فضاهای مشترک بیافرینند و به محک تجربه بگذارند. این گزارش دعوت به خلق همین فضاهای مشترک در دانشگاه و جامعه است برای گفت‌وگو بر سر مسائل بنیادین و بحرانی دانشگاه در ایران است.

این گزارش عموم دغدغه‌مندان ایرانی را در باب مسأله دانشگاه و توسعه علمی مخاطب قرار می‌دهد و مخاطب خاص گزارش هم خود دانشگاهیان هستند. این گزارش روایتی باز از یک گفت‌وگوی کاربردی پیرامون مسائل و ضرورت‌هایی است که مشارکت‌کنندگان در این گفت‌وگو به حسب دانسته‌ها، تجربه‌ها و مطالبات خود از دانشگاه و نسبت آن با توسعه به آن‌ها رسیده‌اند. پرسش‌ها، تنگناها، بحران‌ها و راه‌های برون‌شد از این وضعیت می‌تواند و باید از مناظر مختلف علمی، اجتماعی، مدنی و سیاسی و از سوی نخبگان و صاحب‌نظران و کنشگران فردی و نهادی مورد گفت‌وگو قرار گیرد و تصحیح و تکمیل و تأثیرگذار شود.